

طاهره ذاکر اردکانی*

تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۱/۲۵

چکیده

بافت اجتماعی و موزاییکی عراق به گونه‌ای است که آن را از کشورهای مختلف متأثر می‌سازد و همچنین بازیگران منطقه‌ای مختلف در قبال تحولات عراق، منافع ملی و امنیتی بسیاری دارند. سنی‌های عراق با جهان عرب پیوند قومی دارند، ولی شیعیان که اکثریت جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، ذهنیت تاریخی مناسبی از جهان عرب ندارند و بیشتر با ایران احساس پیوند می‌کنند. کردها نیز به عنوان یک اقلیت با کردهای ایران، ترکیه و سوریه در ارتباط هستند و با آنها هم‌آوایی دارند. این بافت اجتماعی، عراق را به عرصه‌ای برای حضور، پیوند و نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای تبدیل می‌کند. در این میان، ایران و عربستان سعودی اصلی‌ترین بازیگران منطقه‌ای محسوب می‌شوند که منافع عمده در قبال عراق دارند و همچنین از توانمندی بالایی برای تأثیرگذاری در عراق برخوردارند. در گذشته و در دوره بعث، به علت نوع نظام سیاسی عراق و حاکمیت اقتدارگرایانه، امکان تأثیرگذاری فزاینده بیرونی بر گروه‌های عراقی و پیوند با آنها در حد پایینی بود، اما در دوره اخیر این امکان بسیار افزایش یافته است. این مقاله سعی در شناختن عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی دو کشور جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در عراق دارد. به همین منظور پس از انتخاب سه متغیر مهم در سیاست خارجی دو کشور ایران و عربستان در عراق شامل؛ موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک دو کشور ایران و عربستان، روابط دو کشور با قدرت‌های فرمانطقه‌ای و ایدئولوژی سیاسی دو کشور، به مقایسه سیاست خارجی این دو کشور در عراق می‌پردازد.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی، عراق، ژئوپلیتیک، ایالات متحده، ایدئولوژی سیاسی

* کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه یزد

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰، صص ۹۸ - ۵۹.

مقدمه

عربستان سعودی به عنوان یکی از بازیگران اصلی در محیط پیرامونی جمهوری اسلامی ایران محسوب می شود که دارای تاثیرگذاری های قابل توجهی در عرصه تحولات منطقه ای است. از این منظر نمی توان واقعیت های مربوط به عناصر قدرت و پیامدهای آن را نادیده گرفت. عربستان به دلیل وسعت سرزمینی، منابع عظیم نفتی، موقعیت ژئوپلیتیک و شهرهای مقدس مکه و مدینه و ادعای آن کشور در خصوص رهبری جهان عرب، جهان اسلام و پیوندهای راهبردی با غرب و به ویژه آمریکا به صورت طبیعی، به عنوان رقیب منطقه ای عمده برای ایران محسوب می شود. از سوی دیگر، پس از انقلاب اسلامی ایران به سرعت ایدئولوژی سیاسی و انقلابی شیعه در مقابل ایدئولوژی سنی وهابی به رهبری عربستان سعودی قرار گرفت، به نحوی که هر دو ایدئولوژی مشروعیت یکدیگر را زیر سؤال بردند. ایدئولوژی وهابیت تعارض شدیدی با مذهب تشیع در ایران دارد. مخالفت وهابیت با مذهب تشیع، با سیاست منطقه ای عربستان مبنی بر مهار ایران که از سال ۱۹۸۰ آغاز شد، هم گرایی داشت. ریاض در تمامی مراحل جنگ ایران و عراق تا زمان تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰، از رژیم صدام حمایت کرد. حتی پس از آزادسازی کویت، ریاض در ترغیب ایالات متحده به انصراف از قول خود، مبنی بر حمایت از قیام شیعیان علیه رژیم صدام در سال ۱۹۹۱ در جنوب عراق و در عوض حمایت از برتری اهل تسنن، نقش محوری داشت.

با تغییر رژیم در عراق، اقلیت سنی که از زمان کسب استقلال در سال ۱۹۳۲ بر مسند حکومت تکیه زده بودند، از رهبری این کشور محروم شدند و به جای آن، اکثریت شیعه زمام امور را به دست گرفت، لذا آینده عراق در سیاست خارجی دو کشور، دارای اهمیت فوق العاده ای است و دو کشور در پی روی کار آمدن دولت متمایل به خود در عراق می باشند. این مساله باعث شده است که دایم یکدیگر را به مداخله در امور عراق متهم کنند. برخی سعودی ها بر این باورند که ایران مدت هاست تلاش می کند مشخصه شیعی مردم عراق را در مقابل هویت عربی آنها تقویت کند تا در مناقشه عربی-ایرانی امتیازاتی به دست آورد. برای مثال، ایران جنبش های مخالف عمده ای را در عراق بر اساس مبانی مذهبی تاسیس و تقویت کرده است که با سیاست های ملی ایران هماهنگی دارند.

عراق نقطه حساس سیاست خارجی دو کشور برای کسب تفاهم یا تقابل احتمالی است. عراق متمایل به عربستان و اعراب منطقه، به منزله تنگ‌تر شدن حلقه انزوا علیه ایران است و بالعکس، عراق متمایل به ایران به منظور اتحاد ژئوپلیتیک شیعه، برهم خوردن توازن قدرت در منطقه و خطر گرایش‌های جدایی‌طلبانه از سوی شیعیان عربستان سعودی است. بنابراین، عراق از وزن راهبردی در منطقه برخوردار است که گرانیگاه توازن قوا را در منطقه به شکل جدیدی متحول می‌کند. با عنایت به مطالب ارایه شده، این سوال مطرح می‌شود که: چرا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در قبال تحولات عراق متفاوت است؟ آیا سیاست خارجی متفاوت دو کشور در قبال تحولات عراق، بیشتر متأثر از عوامل داخلی است یا عوامل منطقه‌ای در جهت‌گیری متفاوت دو کشور در قبال عراق تأثیر بیشتری دارد؟ نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای به خصوص ایالات متحده در جهت‌گیری متفاوت دو کشور نسبت به تحولات عراق تا چه اندازه‌ای است؟ بر اساس این سؤال‌ها، فرضیه اصلی پژوهش خود را چنین خلاصه می‌کنیم: «مناسبات متفاوت ایران و عربستان سعودی با ایالات متحده، ایدئولوژی سیاسی و موقعیت ژئوپلیتیکی دو کشور از عوامل اصلی تأثیرگذار بر سیاست خارجی متفاوت این دو کشور نسبت به تحولات عراق شده است.»

جهت یافتن پاسخ به سؤالات مطرح شده و آزمون فرضیه مذکور، مباحث و مطالب در چهار قسمت ارایه می‌شود. در بخش اول، ابتدا مروری بر سیاست خارجی دو کشور در عراق خواهیم داشت؛ و در بخش دوم تا چهارم، تأثیر سه متغیر- موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی، مناسبات با ایالات متحده و ایدئولوژی سیاسی - در سیاست خارجی دو کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در عراق

الف. دوران سازندگی

با پایان یافتن جنگ، روابط ایران و عراق وارد مرحله تازه‌ای شد و دو کشور مذاکرات متعددی را تحت نظارت سازمان ملل جهت اجرای قطعنامه ۵۹۸ آغاز کردند، اما به دلیل عدم پذیرش مجدد قرارداد ۱۹۷۵ توسط عراق، این مذاکرات به نتیجه نرسید و روابط دو کشور سرد و متشنج

باقی ماند، تا اینکه در سال ۱۳۶۹ و هنگامی که عراق درصدد تهیه مقدمات برای حمله به کویت بود، تلاش کرد تا مشکلات خود را با ایران حل کند و اطمینان لازم را در مرزهای شرقی خود کسب نماید و به همین دلیل، مکاتباتی را با هاشمی رفسنجانی، ریاست جمهوری وقت ایران، آغاز کرد. در نهایت با پافشاری ایران در این مکاتبات، عراق مجبور به پذیرش قرارداد ۱۹۷۵ در خصوص مرزهای دو کشور و خواسته‌های ایران شد. هنگام حمله عراق به کویت، صدام تلاش کرد تا با فرستادن هواپیماهای خود به ایران این کشور را نیز در جنگ درگیر سازد، اما اعلان بی‌طرفی ایران اقدام صدام را با شکست مواجه ساخت.

به‌طور کلی جنگ کویت و عراق از چند راه سیاست خارجی ایران را تحت تاثیر قرار داد: نخست، سیاست خارجی را به واکنش نسبت به این بحران و جنگ واداشت؛ دوم، باعث شد عراق درصدد حل و فصل اختلافات خود با ایران از طریق پذیرش عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر برآید. از این‌رو، زمینه مناسب و مساعدی برای سیاست خارجی ایران فراهم گردید تا مذاکرات صلح را بر مبنای معاهده ۱۹۷۵ مذکور آغاز کند؛ زیرا صدام طی نامه‌ای در تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۶۹ به رئیس‌جمهور ایران، عهدنامه ۱۹۷۵ را پذیرفت. وی همچنین، با مبادله اسرا و بندهای ۶ و ۷ قطعنامه ۵۹۸ و عقب‌نشینی عراق از مناطق اشغالی ایران موافقت کرد.^۱

بنابراین، برای انجام مذاکرات صلح، طارق عزیز، وزیر امور خارجه وقت عراق، در ۱۹ شهریور ۱۳۶۹ از تهران دیدار کرد. یک روز بعد نیز روابط دیپلماتیک ایران و عراق دوباره برقرار گردید. در پاسخ به این سفر، علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه وقت ایران، برای ادامه مذاکرات درباره اجرای قطعنامه ۵۹۸، روابط دوجانبه و شرایط حساس منطقه با صدام و سایر مقامات عراق دیدار و گفتگو کرد. در پی این دیدار، عزت ابراهیم، نایب رئیس شورای فرماندهی وقت عراق، در دیماه ۱۳۶۹ وارد تهران شد. در این سفر، از جمله درباره اجرای کامل مفاد قطعنامه ۵۹۸ و روند عادی‌سازی روابط و برقراری صلح بین دو کشور مذاکره شد.^۲ هرچند در نهایت، با شکست ارتش عراق در کویت و آزادسازی این کشور و سپس قیام شیعیان عراق، دوباره روابط ایران و عراق به سردی گرایید؛ چراکه عراق ایران را متهم به دخالت در آن کشور و تحریک شیعیان خود می‌کرد. سومین پیامد بحران کویت و تاثیرات آن بر سیاست خارجی ایران، عادی‌سازی روابط با

اعضای شورای همکاری خلیج فارس بود. محکومیت اشغال کویت و همکاری نزدیک ایران با کشورهای حوزه جنوب خلیج فارس باعث گردید، روند عادی‌سازی و تنش‌زدایی روابط ایران و اعراب آغاز گردد.^۳

ب. دوران اصلاحات

سیاست خارجی ایران در قبال عراق تا پایان حکومت صدام، در حد برخی دیدارهای مقامات دو کشور و مبادله کشته‌های جنگ و زیارت زوار ایرانی از عراق ادامه یافت، تا اینکه بحران عراق با سخنرانی جورج بوش در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲، مبنی بر اعلام محور شرارت بودن عراق آغاز شد. در این سخنرانی، بوش عراق را یکی از سه کشوری قلمداد کرد که درصدد تولید سلاح‌های هسته‌ای بوده و امنیت ملی آمریکا و صلح بین‌المللی را تهدید می‌کند. از این پس سیاست آمریکا برای برخورد با عراق، به یکی از بحران‌های بین‌المللی و منطقه‌ای تبدیل شد. سرانجام این بحران در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ وارد مرحله نظامی شد، به گونه‌ای که نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا و بدون مجوز شورای امنیت به خاک عراق حمله کردند. با آغاز بحران عراق و سپس حمله نظامی آمریکا به آن کشور، پارادوکس در سیاست خارجی ایران که در جریان بحران افغانستان بروز کرده بود، تشدید شد؛ زیرا این بار رویارویی آمریکا با رژیم بعثی عراق بود که جنگ هشت ساله را بر ایران تحمیل کرده بود. بی‌تردید سرنگونی این رژیم تامین‌کننده منافع ملی ایران بود، اما از طرف دیگر، سقوط صدام حسین به منزله استقرار نیروهای نظامی آمریکا در عراق و اشغال این کشور بود؛ هرچند که در نهایت و به‌رغم تلاش کشورهای مخالف جنگ، از جمله ایران، آمریکا در بامداد ۲۹ اسفند ۱۳۸۱ به عراق حمله کرد.^۴

ج. دوران اصول‌گرایی

به‌طور کلی، می‌توان گفت که سیاست خارجی ایران در دوره اصول‌گرایی در عراق جدید، تابع چندین متغیر است: «چگونگی آرایش نیروهای سیاسی در ساختار حکومت عراق؛ حضور آمریکا در عراق و تاثیرپذیری بغداد از سیاست‌های منطقه‌ای کاخ سفید در نوع روابط ایران با دولت عراق

تأثیرگذار است. حضور بیشتر شیعیان همسو با ایران در حکومت عراق، موجب هم‌گرایی بیشتر ایران و عراق می‌شود. ایران منافع خاص خود را در عراق دنبال می‌کند که در تقابل با سایر بازیگران صحنه عراق است.^۵

عنصر پایدار دیگر در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ایران در عراق جدید، مساله رقابت منطقه‌ای دو کشور است. این دو کشور مهم منطقه‌ای از پتانسیل‌های فراوان اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برخوردارند و وجود این پتانسیل‌ها، روابط دو کشور را در حوزه‌های مختلف اقتصادی؛ از جمله در چارچوب اوپک و کسب بازارهای مصرفی منطقه، سیاسی، امنیتی؛ از جمله رقابت در ترتیبات امنیتی حوزه خلیج فارس و ائتلاف با سایر منطقه و جهان، و فرهنگی؛ از جمله رقابت در معرفی حوزه و آرایه الگوی شیعیان در جهان اسلام، به رقابت با یکدیگر کشانده است. در عین حال، عراق جدید به یکی از دروازه‌های اصلی ایران به سوی جهان عرب تبدیل شده است. این امر را باید تحولی بسیار مثبت برای امنیت تلقی کرد؛ چون در گذشته رژیم بعث عراق مانع مناسبات دوستانه بین ایران و سایر کشورهای عرب منطقه می‌شد.

سیاست خارجی عربستان سعودی در عراق

الف. پیش از سقوط دولت صدام

از زمان پیدایی کشورهای عربستان سعودی و عراق پس از جنگ‌های جهانی اول، روابط بین دو کشور مشکل داشته است. از ابتدا این دو کشور تحت دو حاکمیت رقیب خشن در فضای دشمنی متقابل بودند. هریک از آنها دست کم به عنوان دشمن بالقوه - اگر نه بالفعل - دیگری ظاهر شد. در سال‌های اولیه، عراق تهدیدی برای صلح نبود، بلکه عربستان سعودی این نقش را داشت. شبه‌نظامیان وفادار به عبدالعزیز، پادشاه عربستان سعودی، بارها در طول دهه ۱۹۲۰ حملاتی در داخل عراق انجام دادند. آنها در تلاش بودند قلمرو سعودی را با تصرف قلمرو هاشمیان در حجاز، ماورای اردن و هر جای دیگری که در قدرت بودند، گسترش دهند.^۶

در نهایت، این نزاع‌ها به پیمان «عقیره» در دسامبر ۱۹۲۲ انجامید. بر پایه این پیمان، بخشی از سرزمین نجد به دست عراق افتاد و میان عراق - نجد و نجد - کویت دو منطقه بی‌طرف پدید

آمد که بعدها دوسوم این مناطق به خاک عربستان ملحق گردید. این پیمان همواره از سوی عراق، پیمانی استعماری خوانده می‌شد که آنها را از بخش وسیعی از منابع طبیعی شان محروم ساخته است. اما با گذشت زمان، جایگاه و نقش دو کشور تغییر کرد و عراق به قدرتی تجدیدنظرطلب و عربستان سعودی به کانون حفظ وضع موجود تبدیل شد. در طول دهه ۱۹۵۰، عبدالله، پادشاه عراق، شروع به تبلیغ شکل پادشاهی پان عربیسم «به رهبری خاندان هاشمی» به‌عنوان راه حلی برای حل مشکلات عرب کرد. هیچ طرح دیگری بهتر از این نمی‌توانست زنگ خطر را در ریاض به صدا درآورد. سعودی‌ها همواره به ادعاهای هاشمیان حساس بودند و تاکید داشتند که مشروعیت آنها از قرارداد اجتماعی با مردم این پادشاهی ناشی می‌شود، نه از نوعی پیشینه معنوی که هاشمی‌ها مدعی آن بودند.^۷

با سقوط حکومت پادشاهی در عراق در سال ۱۹۵۸ و به‌ویژه با به قدرت رسیدن حزب بعث، تنش‌های ایدئولوژیک بین دو کشور تشدید شد. ریاض تصور می‌کرد که عراق به‌شکل هدفمند این پادشاهی را با مجموعه‌ای از نیروهای ضدسلطنتی متخاصم محاصره می‌کند. حکومت مارکسیستی یمن جنوبی در جنوب عربستان، مخالفان چپ‌گرای رژیم تحت حمایت سعودی‌ها در جنوب شرقی یمن شمالی و جبهه مردمی برای آزادی عمان و خلیج فارس در جنوب عمان، همگی از حمایت عراق برخوردار بودند.^۸

تخاصم و روابط نامناسب عربستان سعودی و عراق در این دوره، جدا از ایدئولوژی‌های پان‌عربیستی رژیم‌های عراق و سیاست خارجی تهاجمی آن و رقابت‌ها و بی‌اعتقادی‌های همیشگی، به نوع ارتباط آنها با دو ابرقدرت دوره جنگ سرد و جایگاه عراق در منازعات بین دو قدرت در منطقه خاورمیانه، بستگی داشت. عراق متحد ابرقدرت شوروی بود و از طریق پیمان دوستی راهبردی از حمایت‌های آن برخوردار بود. از سوی دیگر، عربستان سعودی از متحدان اصلی غرب در منطقه بود که در کنار ایران دوره پهلوی، سعی در جلوگیری از نفوذ کمونیسم به منطقه داشت. عراق از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰، در جهت عمل‌گرایی در عرصه سیاست خارجی و ایجاد توازن در روابط بین‌الملل و منطقه‌ای خود شرکت کرد. انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر با ایران، روند رو به بهبود با غرب و همچنین پیشرفت‌های اساسی در روابط با دولت‌های عربی خلیج فارس از نشانه‌های این

عمل‌گرایی بود. وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و حمله عراق به ایران در سال ۱۹۸۰، به بهبود اساسی تر روابط عراق و عربستان سعودی منجر شد و تصور پیدایش تهدیدی مشترک آنها را به سوی کاهش اختلافات و همکاری‌های بیشتر سوق داد. سعودی‌ها در جنگ عراق و ایران به صورت‌های مختلف از عراق حمایت کردند. این رقابت می‌توانست به تضعیف هر دو طرف و احساس امنیت و قدرت بیشتر عربستان سعودی منجر شود. حمایت‌های وسیع مالی و فنی عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی خلیج فارس از عراق در دهه ۱۹۸۰، تنها به مفهوم بهبود روابط این دو کشور نبود، بلکه از نظر منطقه‌ای به معنای اتحاد و هم‌گرایی دو قدرت خلیج فارس؛ یعنی عراق و عربستان سعودی، در مقابل قدرت سوم یعنی ایران بود.^۹

جنگ ایران و عراق، تضعیف عراق و میزان زیادی بدهی به کشورهای عرب خلیج فارس را در پی داشت. عراق خواستار بخشودگی این بدهی‌ها از سوی این کشورها شد و جنگ با ایران را به‌عنوان جنگ جهانی عرب مطرح کرد، اما کشورهای عربی این درخواست را رد کردند در این زمان عراق از نظر نظامی وضعیت خوبی داشت، ولی از نظر مالی در تنگنا بود این شرایط به همراه محاسبه اشتباه صدام از وضعیت منطقه و احتمالات رفتار غرب، سبب حمله نیروهای بعثی به کویت در سال ۱۹۹۰ شد. بدین ترتیب، دوره بهبود روابط عربستان و عراق پایان و خصوصت‌ها و بی‌اعتمادی‌ها افزایش یافت.^{۱۰} این اقدام عراق از سوی عربستان سعودی، به‌عنوان خطر امنیتی مستقیم ارزیابی شد و این کشور برای دفع این خطر دست کمک به سوی ایالات متحده دراز کرد. در ششم اوت ۱۹۹۰، عربستان به درخواست ایالات متحده مبنی بر استقرار نیروهای نظامی این کشور در خاک پادشاهی سعودی پاسخ مثبت داد و عملاً با این کار وارد جنگ با عراق شد علاوه بر عربستان، همه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در ائتلاف جنگ علیه عراق با ایالات متحده همکاری نظامی کردند. متعاقب خروج عراق از کویت، این کشورها تصمیم گرفتند که اتحادهای امنیتی با خارج از منطقه خلیج فارس برقرار نمایند بر این اساس، عمده شیخ‌نشین‌های خلیج فارس از سال ۱۹۹۲، شروع به عقد قراردادهای نظامی دوجانبه با دیگر کشورها و از جمله آمریکا نمودند.^{۱۱}

در دهه ۱۹۹۰ عراق تحت تحریم‌های سازمان ملل قرار گرفت. عربستان سعودی نیز در این تحریم‌های بین‌المللی شرکت کرد. در راستای انزوای عراق، عربستان اقدامات دیگری را نیز

انجام داد که می‌توان به تقویت روابط با ایران، حمایت آشکار از نیروهای مخالف صدام، کمک به نظارت در منطقه پرواز ممنوع و کمک به تحریم عراق اشاره کرد. این وضعیت تا سال ۲۰۰۳ که آمریکا به عراق حمله کرد، تداوم داشت. در مجموع، روابط عربستان و عراق قبل از سقوط صدام با بی‌اعتمادی و رقابت همراه بود. با این حال، سعودی‌ها عراق را دولتی می‌دانستند که در مقابل ایران نقش متوازن‌کننده دارد.

ب. پس از سقوط دولت صدام

حکومت عربستان سعودی از وضعیت جدید عراق بسیار ناخشنود است که این ناخشنودی به اقدامات و سیاست‌های آمریکا در منطقه مربوط می‌شود. این سیاست‌ها که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ توسط نومحافظه‌کاران دولت بوش دنبال می‌شد، در قالب حمله به افغانستان و عراق و طرح خاورمیانه بزرگ نمود یافت. اما بخش عمده نارضایتی رهبران سعودی، با تغییر ساختار قدرت درون عراق در ارتباط است که به کاهش سطح قدرت اعراب سنی و حاکمیت شیعیان و کردها انجامیده است. سعودی‌ها در ابتدا اظهار داشتند که دموکراسی در عراق آنها را نگران می‌کند. آنها همچنین تأکید کردند در صورت قدرت‌یابی شیعیان، چشم‌انداز خشونت‌های فرقه‌ای و اختلافات در عراق و نفوذ ایران حتمی خواهد بود. از سوی دیگر، به‌رغم ادعای قبلی سران عربستان در تکذیب حمایت مالی گسترده از تروریست‌ها در عراق، تهدید رسمی ملک عبدالله، پادشاه عربستان، در مذاکرات خود با دیک چنی، نگرانی‌ها را آشکار کرد. وی تأکید کرد اگر آمریکا از عراق خارج شود، اهل سنت عراق را به جنگ با شیعیان تحریک خواهد کرد.^{۱۲}

ژئوپلیتیک و تأثیر آن بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در عراق

۱) از انقلاب اسلامی تا سقوط صدام

بی‌تردید یکی از مهم‌ترین منابع مستمر تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران، ویژگی‌های جغرافیایی این کشور است. عناصر جغرافیایی مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران عبارت است از: موقعیت جغرافیایی، مرزها، وسعت سرزمینی و جمعیت.

ایران از نظر موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی، ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که سیاست خارجی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نخست، ایران کشوری بین‌المللی است که همواره مورد توجه کانون‌های قدرت بین‌المللی بوده و در معادلات جهانی نقش برجسته‌ای داشته است. این موقعیت به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی تأثیر می‌گذارد و به رفتار خارجی آن شکل می‌دهد. از یک طرف به‌علت اینکه این موقعیت با بی‌طرفی و انزوای سازگاری ندارد، نوعی سیاست خارجی برون‌گرا و فعال را ایجاب می‌کند؛ دوم، ایران در مرکزیت و محوریت مناطق ژئوپلیتیکی متداخلی قرار دارد که به واسطه موقعیت‌های راهبردی دریایی، زمینی و تنگه‌ای خود از نقش و جایگاه برتری سود می‌برد؛ سوم، ایران از موقعیت اقتصادی راهبردی خاصی نیز بهره می‌برد که آن را در مرکز تلاقی محورهای تولید و مصرف انرژی جهان قرار می‌دهد. جمهوری اسلامی ایران در محور عمودی شمال-جنوب در مرکز دو منبع انرژی خلیج فارس و آسیای مرکزی و قفقاز واقع شده است.^{۱۳}

درباره موقعیت ژئوپلیتیکی عراق نیز باید بگوییم که عراق از جنوب شرقی از طریق خلیج فارس با آب‌های آزاد ارتباط دارد و تنها کشور حاشیه خلیج فارس است که کمترین ساحل را با آب‌های آزاد دارد. همین مساله یکی از مشکلات عراق از لحاظ اقتصادی، ارتباطی و نظامی است.^{۱۴} ساحل عراق در خلیج فارس از فاو در دهانه اروندرود شروع می‌شود و تا بندر ام‌القصر در منتهی‌الیه خور عبدالله و مرکز کویت تا ۵۸ کیلومتر ادامه دارد. کوتاهی سواحل و نامناسب بودن آن از لحاظ کاربردی، بزرگ‌ترین تنگنای جغرافیایی این کشور محسوب می‌شود. به‌همین دلیل، عراق همواره ادعا می‌کند که ایران و کویت مانع دسترسی آزادانه این کشور به خلیج فارس هستند؛ زیرا باید برای استفاده از بندر ام‌القصر به‌علت شرایط نامناسب و جزر و مد زیاد، از آب‌های تحت حاکمیت کویت عبور کند.

کشورهای نزدیک به هم از نظر جغرافیایی اغلب مناطق ارتباط سیاسی دوجانبه‌ای را شکل می‌دهند و سیاست خارجی آنها به‌شدت از همسایگانشان تأثیر می‌پذیرد. این تأثیرپذیری به‌ویژه بر اساس اندازه‌های طبیعی و سطح چسبندگی، ماهیت ارتباط بین کشورها و ساختار روابط میان آنها می‌باشد^{۱۵} و از آنجایی که سیاست خارجی کشورهای همسایه به‌شدت از یکدیگر تأثیر

می‌پذیرد و ژئوپلیتیک عراق مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری سیاست خارجی این کشور بوده است، سیاست خارجی ایران نیز متقابلاً از این عامل تاثیر فراوان می‌پذیرد.

با بررسی تاریخ ۸۰ ساله سیاست خارجی عراق، متوجه می‌شویم که تاریخ این کشور مشحون از ستیزه، منازعه، مناقشه ارضی و مرزی و سرانجام، جنگ و نبرد با کشورهای همسایه بوده است؛ به‌گونه‌ای که تجاوزگری و توسعه‌طلبی یکی از ویژگی‌های ماهوی سیاست خارجی این کشور شده است. هیچ‌یک از کشورهای هم‌جوار عراق از تعدی و دست‌اندازشای ارضی و مرزی در امان نبوده‌اند. فراتر از این، توسعه‌طلبی به صورت یکی از این اصول ثابت سیاست خارجی عراق درآمده که به‌رغم شدت و ضعف، در تمام دوره‌ها و حاکمیت‌ها در این کشور تداوم داشته است. به همین علت، برخی از پژوهشگران مسایل عراق بر این عقیده‌اند که از میان کلیه متغیرهای دخیل در سیاست خارجی عراق، عوامل ژئوپلیتیکی و موقعیت جغرافیایی این کشور، مهم‌ترین عامل توسعه‌طلبی در سیاست خارجی عراق است و متغیرهای دیگر، شدت و ضعف و چگونگی تاثیرگذاری آن را تعیین می‌کنند. بنابراین، با اذعان به چند متغیر و چندعاملی بودن سیاست خارجی عراق، مهم‌ترین عنصر تعیین‌کننده ویژگی‌های جغرافیایی این کشور در نظر گرفته می‌شود.^{۱۶} به‌همین دلیل، در سیاست خارجی متقابل ایران نیز به عامل ژئوپلیتیک بسیار مهم و تعیین‌کننده تبدیل شده بود. علاوه بر این، می‌توان گفت که سیاست خارجی جمهوری اسلامی پس از انقلاب اسلامی در قبال عراق به‌رغم تغییر و تحول از استقرار و ثبات نسبی نیز برخوردار بوده است که معلول متغیرهای ژئوپلیتیک آن می‌باشد. چه در زمان شاه و چه در زمان جمهوری اسلامی و در زمانی که صدام در عراق حاکم بود، ایران و عراق دارای اختلافات یکسانی بودند؛ چرا که مساحت وسیع ایران که یکی از عناصر جغرافیایی مؤثر بر سیاست خارجی این کشور می‌باشد، معضل و مشکلات مرزی فراوانی را برای عراق به‌وجود آورده است؛ مثال بارز این مقوله، اختلاف در مورد حاکمیت بر اروندرود میان ایران و عراق بود که کماکان نیز لاینحل باقی مانده است. مساله دیگر این است که ایران به‌علت جمعیت زیاد، گستردگی قلمرو جغرافیایی، تنوع آب و هوا و دسترسی به آب‌های آزاد و منابع زیرزمینی غنی سایر کشورهای منطقه را به عکس‌العمل وا می‌دارد؛ چرا که هیچ‌یک از کشورهای منطقه از این لحاظ قابل مقایسه با ایران نیستند.

۲) از دوره سقوط صدام تاکنون

پس از تهاجم نظامی آمریکا در مارس سال ۲۰۰۳ به عراق و اشغال آن، این کشور شاهد تغییر و تحولات گسترده و عمیقی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و ژئوپلیتیکی گردیده است. پس از اشغال عراق، عوامل ژئوپلیتیکی در این کشور به گونه جدیدی مبادرت به ایفای نقش نموده‌اند، به نحوی که توانسته‌اند منطقه خاورمیانه و همسایگان عراق را از نقش جدید خود متاثر سازند. پس از گذشت شش سال از اشغال عراق و به دست گرفتن قدرت توسط یک دولت شیعی و خروج اکراد و شیعیان از انزوای سیاسی بعد از ۸۰ سال، تحولات ژئوپلیتیکی جدیدی در عراق رقم زده شد. در ادامه دو چالش ژئوپلیتیک عراق جدید را که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مؤثر است، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲-۱) چالش‌های طبیعی-قومی

– مساله کردها: جنگ جهانی اول در شکل‌گیری وضعیت فعلی مناطق کردنشین نقش مؤثر داشته است.^{۱۷} کردها در دوره صدام اغلب تحت سرکوب و تبعیض بوده و مشارکت چندانی در ساختار قدرت نداشته‌اند. علاوه بر این، سیاست همگون‌سازی سعی در تضعیف عناصر قومی و فرهنگی کردی در عراق داشت. صدام تلاش‌های زیادی جهت اجرای سیاست عربی کردن برخی مناطق کردنشین به عمل آورد و با زور، تهدید و ترور توانست دو حزب عمده کردستان عراق؛ یعنی حزب دموکرات کردستان و حزب اتحادیه میهنی کردستان را تضعیف نماید. با پایان یافتن جنگ و اشتباه صدام در تهاجم به کویت که منجر به اقدامات بین‌المللی علیه رژیم وی گردید، کردها توانستند تحت حمایت قطعنامه‌های شورای امنیت به ویژه قطعنامه ۶۸۸ که مربوط به ممنوعیت ورود نیروهای نظامی عراق به مناطق شمالی و جنوبی این کشور می‌شد، قدرت خود را بازیابند.

کردها در دوره عراق پس از صدام در دو حزب اصلی کرد؛ یعنی اتحادیه میهنی به‌رهبری جلال طالبانی و حزب دموکرات به‌رهبری مسعود بارزانی ساماندهی شده‌اند و در مجلس نمایندگان عراق پس از ائتلاف شیعیان، دومین فراکسیون عمده را تشکیل می‌دهند. همچنین،

کردها پست ریاست جمهوری، یکی از معاونت‌های نخست‌وزیری و وزارتخانه‌هایی چون وزارت خارجه عراق را در کنترل دارند. بر این اساس، گروه‌های کرد، برخلاف دوره گذشته، در دولت مرکزی عراق و اداره امور این کشور نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. اکنون کردها در شمال عراق دارای پارلمان، دولت و نیروهای امنیتی کردی و منطقه فدرال هستند، اما اهداف کردها بسیار فراتر است و برای کسب امتیازات بیشتر تلاش می‌کنند. کردها معتقدند که مرزهای منطقه فدرال باید با مرزهای قومی منطبق باشد و بر این اساس، خواستار پیوستن برخی مناطق عراق به خصوص کرکوک به منطقه فدرال کردی هستند. در این چارچوب، مهم‌ترین خواسته کردها در وضعیت کنونی، تثبیت مساله فدرالیسم قومی-نژادی در قانون اساسی دایم عراق و الحاق کرکوک و سایر مناطق کردنشین خارج از اقلیم کردستان به منطقه تحت حاکمیت این اقلیم است.^{۱۸}

با بیان اهمیت نقش کردها در ژئوپلیتیک جدید عراق، لازم است نقش جدید این گروه اقلیت در سیاست خارجی ایران نیز بررسی شود؛ جمهوری اسلامی ایران نیز مانند سه کشور عراق، ترکیه و سوریه دارای اقلیتی از کردهاست که در نوار مرزی ایران زندگی می‌کنند. لذا تحولات کردهای عراق برای این کشور بسیار مهم است؛ چرا که کردهای ایران به‌عنوان یک الگو به کردهای عراق می‌نگرند و این مساله بر امنیت ملی ایران تأثیرگذار است. از یک طرف، کردهای عراق محصورند؛ با سوریه نمی‌توانند ارتباط راهبردی داشته باشند، با اعراب عراق نیز برای تصرف کرکوک راهی جز مبارزه ندارند، با ترکیه نیز در تضاد شدید قرار دارند؛ زیرا ترکیه هم کرکوک را حقوق ترکمن‌ها، و هم تقویت و استقلال کردستان عراق را تهدیدی بر جدایی کردستان خود می‌داند، لذا تنها راه باقی‌مانده کردستان عراق به خارج، از طریق ایران است که ریشه زبان کردی را فارسی می‌دانند و تاکنون با جمهوری اسلامی تعامل خوبی داشته‌اند. از طرفی، حکومت اسلامی ایران به مراتب بهتر از حکومت‌های قبلی در ایران و حکومت فعلی در کشورهای همسایه کردستان عراق، نسبت به تأمین حقوق ملت کرد اهتمام داشته است. بنابراین، کردستان عراق ناگزیر است در پارادوکس منافع خود، بین الحاق کردستان ایران به کردستان بزرگ و اهمیت ارتباط با ایران برای خروج از بن‌بست، اهدافی را تعریف کند و قطعاً اگر این ملاحظه را نادیده بگیرد، به نتیجه‌ای نخواهد رسید. به همین دلیل، ائتلاف کردی و شیعه در عراق بی‌تأثیر از این

واقعیت راهبردی نبوده است. از طرف دیگر، اهمیت فرامنطقه‌ای کردستان عراق برای قدرت‌های فرامنطقه‌ای متأثر از چگونگی و سطح روابط قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با ترکیه، سوریه، عراق و به‌خصوص ایران خواهد بود. به همین دلیل، تنها کشوری که تاکنون تمایل جدی برای حضور و حمایت از کردستان را داشته، اسرائیل بوده است که به دلیل روابط تاریخی کردها از یک‌سو و حمایت اسرائیل از آنها در مقابل حکومت مرکزی عراق از سوی دیگر، ارتباط و پیوند بین آنها به وجود آمده است. البته کردها به‌خوبی می‌دانند رابطه با اسرائیل مطلوب ایران نیست، بنابراین تلاش می‌کنند آن را پنهان نگه دارند و در مقابل ایران نیز تلاش می‌کند از نفوذ اسرائیل در مرزهای خود جلوگیری کند. بدیهی است در وضعیت فعلی، حضور عوامل اسرائیلی در عراق تهدیدی آشکار علیه امنیت جمهوری اسلامی ایران است.^{۱۹}

— مساله شیعیان عراق: از جمعیت ۱/۳ میلیاردی مسلمان جهان، ۱۰ درصد آنان (۱۳۰ میلیون نفر) شیعه هستند که بیشتر آنها (در حدود ۱۲۰ میلیون نفر) در مناطق بین لبنان و پاکستان زندگی می‌کنند. از این میان کشورهای ایران، عراق، بحرین و آذربایجان بیشترین تعداد شیعه را دارند. تعداد کمی از شیعیان نیز در شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، عربستان سعودی، پاکستان و افغانستان حضور دارند. با وجود این، شمار شیعیان تضمین‌کننده برخورداری آنان از یک دیدگاه سیاسی متناسب با تعداد آنها نیست. طی دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰، شیعیان از نهضت‌های ملی‌گرای سکولار حمایت می‌کردند، در حالی که در دهه ۱۹۸۰، افراد بسیاری به صنوف جنبش‌های سیاسی شیعیان پیوستند. گروه‌هایی همچون امل در لبنان، حزب اسلامی الدعوه در عراق، حزب وحدت در افغانستان و جنبش شیعه جعفری در پاکستان از سوی تهران حمایت می‌شدند تا بتوانند اهداف خود را دنبال کنند.^{۲۰}

اقتصاد و حیات کشور عراق در منطقه جنوب است؛ زیرا ارتباط با دریا و وجود منافع نفت و گاز در جنوب این کشور اهمیت کل عراق را برای قدرت‌های ملی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تعیین می‌کند. غیر از کردها که در مقابل حاکمیت بر کرکوک حاضرند از منافع جنوب بگذرند، بقیه اقوام و اقلیت‌ها ادامه حیاتشان در عراق را به منافع جنوب وابسته می‌دانند. در واقع، اعراب سنی در عراق و منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای بیش از همه نسبت به سرنوشت جنوب عراق

حساسند. شیعیان نیز با جمعیت ۶۵ درصدی در عراق، عملاً حاکمیت حداکثر را می‌توانند داشته باشند و دلیلی بر اصرار حکومت فدرالی ندارند. بغداد عملاً در اختیار شیعیان است. البته مناطق جغرافیایی بین‌قومی مانند: دیاله، موصل و مرز جبل حمربین همچنان مرز اختلافی قومی و مذهبی است^{۲۱} که چالش‌ها و بحران‌های خود را در هر شرایط با حاکمیت مختلف خواهند داشت و طبعاً بر سیاست خارجی کشورهای منطقه از جمله ایران بسیار تأثیرگذار خواهد بود.

– چالش‌های فراملی؛ اشغالگران: مهم‌ترین چالش عراق جدید در حوزه فراملی، حضور اشغالگران به‌خصوص ایالات متحده در این کشور است. آمریکا بر این باور است که عراق می‌تواند نقطه شروع مناسبی برای پیاده‌سازی مدل شروع لیبرال دموکراسی با هدف ترغیب دیگران به پیروی از آن باشد. این کشور با توجه به گوناگونی قومی و تنوع مذهبی، عرفی‌ترین کشور جهان عرب به‌شمار می‌رود که در آن غلبه یک قوم یا ایده مذهبی جز با اتکا بر میزان بالایی از خشونت میسر نخواهد بود. از سوی دیگر، عراق از ظرفیت مالی مناسبی برای تبدیل شدن به الگوی مورد نظر آمریکا در خاورمیانه برخوردار است. کشوری که با تولید هفت میلیون بشکه نفت در روز، دومین ذخایر تایید شده جهانی نفت را در خود جای داده است. عراق همچنین قلب خاورمیانه مرکزی به‌شمار می‌رود و میعادگاه غالب اقوام و مذاهب موجود در خاورمیانه؛ اعم از اعراب، کردها، ترک‌ها، فارس‌ها، شیعیان و سنی‌هاست که سرنوشت هریک از آنها می‌تواند آینه‌ای برای اقوام و مذاهب متناظرشان در دیگر کشورها باشد. بر این اساس، عراق از سوی ایالات متحده به‌عنوان دروازه اشاعه ارزش‌های فرهنگی، تفکرات اقتصادی و ساختارهای سیاسی آمریکا در خاورمیانه انتخاب شده تا همچون اسب تروا به حوزه اقتدار اسلام‌گرایی و پان عربیسم نفوذ کند.^{۲۲}

هدف اصلی آمریکا از حمله به عراق، درواقع بهانه‌ای برای تجاوز به کل منطقه بوده‌است. یکی از مقامات دولتی آمریکا به روزنامه واشنگتن پست گفت: «برای رسیدن به خاورمیانه باید از بغداد عبور کرد. با برقراری دولتی دموکراتیک در عراق، می‌توان به بسیاری از اهداف دیگر رسید.»^{۲۳} به‌همین دلیل، تسلط و حاکمیت بر عراق به‌منظور تثبیت و توسعه قدرت هژمون آمریکا از چنان اهمیتی برخوردار است که آمریکا حاضر به پرداخت هزینه سنگین در این نبرد می‌باشد. از طرفی، شکست آمریکا در عراق علاوه بر بی‌اعتبار کردن این کشور در جهان، موقعیت اسرائیل در منطقه

را نیز متزلزل خواهد کرد. در آن صورت، رقیب بزرگی مانند ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای ممکن است بتواند منافع خاورمیانه را از دست غرب به نفع خود خارج کند. بدین ترتیب، پیروزی یا شکست آمریکا در عراق برای این کشور بسیار مهم است.

تأثیر ژئوپلیتیک بر سیاست خارجی عربستان سعودی در عراق

۱) پیش از سقوط دولت صدام

از زمان استقلال، عراق علاوه بر ادعای حاکمیت بر کویت، نسبت به مناطق جنوبی خلیج فارس نیز ادعاهای ارضی داشته است؛ از جمله، نسبت به نواحی شمال شرقی عربستان. پس از حاکمیت حزب بعث در عراق که یکی از اصول سیاست خارجی آن، تشکیل یک امپراتوری واحد عربی به شمار می‌رفت، ادعاهای ارضی عراق نسبت به مناطق عربستان در خلیج فارس شدت بیشتری یافت. بعضی از مقامات عراقی درصدد بودند تا خلیج فارس را به صورت یک دریاچه عراقی درآورند و از این طریق بر کرانه‌های هر دو سوی آن تسلط یابند. بنابراین، حکام بعثی عراق از کویت به عنوان استان نوزدهم عراق یاد کرده و نواحی جنوبی آن را ماوراء منطقه کویت یا توابع استان نوزدهم می‌نامیدند.

بنابراین، عوامل ژئوپلیتیک همواره یکی از اصلی‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال عراق بوده است. دو خاندان هاشمی در عراق و سعودی در عربستان، همواره با یکدیگر درگیری داشتند. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، سعودی‌ها که از ایده صدور انقلاب به وحشت افتاده بودند، به ناچار بر بلندپروازی‌های صدام حسین چشم پوشیدند و به حمایت از آن علیه ایران روی آوردند، تا اینکه عربستان سعودی پس از حمله عراق به کویت در ۱۹۹۰، به شدت از جانب عراق احساس خطر کرد و این نکته برای سعودی‌ها کاملاً آشکار شد که حکومت عراق خطری عمده برای حفظ تمامیت ارضی عربستان است. به همین علت انگیزه‌های ایدئولوژیک - که به علت جنگ ایران و عراق تشدید شده بود - جای خود را به انگیزه‌های ژئوپلیتیکی در سیاست خارجی عربستان سعودی داد، لذا عربستان سعودی در جنگ در مقابل عراق و بیرون راندن آن از کویت مشارکت کرد و بخش وسیعی از نیروهای خود را در

اختیار نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده قرار داد. بعد از این واقعه در دهه ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۳ که آمریکا به عراق حمله کرد، عراق تحت تحریم‌های سازمان ملل قرار داشت و عربستان سعودی نیز جزیی از این تحریم‌ها بود تا عراق در انزوا و ضعف قرار گیرد.

۲) پس از سقوط دولت صدام

عربستان سعودی از سقوط رژیم صدام در عراق خوشنود است. دولت صدام حسین نه تنها بر سر رهبری جهان عرب با عربستان رقابت می کرد، بلکه نسبت به این کشور مطامع ارضی داشت. حال اگر قصد داشته باشیم تأثیر عامل ژئوپلیتیک را در سیاست خارجی عربستان در عراق پس از صدام بررسی کنیم، با یک پارادوکس در سیاست خارجی این کشور مواجه می شویم. از یک طرف، سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال عراق همواره در کلمه ثبات خلاصه می شده است و از طرف دیگر، عربستان سعودی از به قدرت رسیدن شیعیان در عراق و برهم خوردن ژئوپلیتیک منطقه به شدت نگران است و سعی در بی ثبات سازی عراق به طرق غیررسمی دارد. در مورد اول، باید بگوییم که سعودی ها هم در سطح حکومتی و هم در سطح مسایل خارجی، با احتیاط زیاد عمل می کنند، اما در مورد عراق، ترس ریاض از بی ثباتی، ریشه در تهدیدات مستقیم علیه منافع سعودی ها دارد. عربستان سعودی بیشترین مرز خاکی را با عراق دارد. این مرز به دلیل شرایط خاص جغرافیایی منطقه، ناامن، مبهم و غیرقابل دفاع بوده و در طول زمان منشاء نگرانی های امنیتی برای رژیم سعودی بوده است. در دهه های اخیر، این نگرانی ژئوپلیتیکی بیشتر ماهیتی نظامی داشته و به دلیل سیاست های خصمانه صدام حسین، این مرز از سوی دولت سعودی به عنوان یک تهدید ارزیابی شده است. البته حمله نظامی متعارف از طریق این مرز تنها دغدغه امنیتی سعودی ها نبوده و نیست؛ چرا که دشواری نظارت بر این مناطق بیابانی و رسم دیرینه قبایل بادیه نشین برای عبور و مرور آزاد در این مناطق، از دیرباز به ایجاد منطقه ای در شمال عربستان، غرب عراق و شرق اردن انجامیده که در بهترین زمان، برای قاچاق مواد مخدر و مشروبات الکلی مورد استفاده قرار می گرفت و به ادعای مقامات سعودی، امروزه می تواند به پناهگاه تروریست ها و بازماندگان رژیم بعث تبدیل شود. ترس حکومت سعودی

از این است فروپاشی حکومت بعثی و سرازیر شدن تروریست‌ها به این منطقه، باعث ایجاد بی‌نظمی و بی‌ثباتی در این منطقه شده و به داخل عربستان کشیده شود و با پیوستن به شبکه‌های محلی القاعده در داخل کشور، ثبات و امنیت داخلی عربستان را به شدت تهدید کند.

ژئواکونومیک

تعریف دقیق ژئواکونومی عبارت است از: تحلیل راهبردهای اقتصادی بدون درنظر گرفتن سود تجاری- که از طرف دولت‌ها اعمال می‌شود- به منظور اقتصاد ملی یا بخش‌های حیاتی آن و به دست آوردن کلیدهای کنترل آن از طریق ساختار سیاسی و خط‌مشی‌های مربوط به آن. ژئواکونومی، در واقع، اقتصاد و رابطه بین جغرافیا و قدرت اقتصادی کشورها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. زمانی که بخشی یا تمام قابلیت‌های اقتصادی کشورها در گرو مسایل جغرافیایی باشد، اقتصاد جغرافیایی یا ژئواکونومی شکل می‌گیرد. البته، ژئواکونومی را مانند دیگر زیرمجموعه‌های ژئوپلیتیک نمی‌توان بحث جداگانه‌ای از مبحث مادر دانست؛ چرا که هریک از این مباحث قرائت ویژه خود را از ژئوپلیتیک ارایه می‌دهد؛ یعنی آنجا که اقتصاد انگیزه رقابت‌های قدرتی است، ژئوپلیتیک قرائتی اقتصادی از شرایط موجود را ارایه می‌دهد و جنبه ژئواکونومیک به خود می‌گیرد. بنابراین، ژئواکونومی، اثرگذاری عوامل یا زیربنای اقتصادی در محیط کشوری، منطقه‌ای یا جهانی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و رقابت‌های قدرتی و اثرگذاری این عوامل در ساختار شکل‌گیرنده ژئوپلیتیک منطقه‌ای یا جهانی را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

در ادامه، با توجه به اهمیت جایگاه میزان ذخایر انرژی به‌ویژه نفت و درآمدهای ناشی از آن در سیاست خارجی دو کشور ایران و عربستان، به‌طور جداگانه به تاثیر این عامل در سیاست خارجی این دو کشور در عراق خواهیم پرداخت.

تأثیر نفت بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در عراق

در راستای حصول به اهداف جمهوری اسلامی در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی، نفت و گاز جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. حتی درصد بالایی از اهمیت ژئوپلیتیکی ایران نیز

به دلیل همسایگی با خلیج فارس (منطقه‌ای که ۶۵ درصد ذخایر شناخته شده جهان را دارد) و دریای خزر (دومین منبع کشف شده نفت و گاز بعد از خلیج فارس) و تنگه هرمز (محل عبور ۶۰ درصد نفت مورد مصرف جهان صنعتی)، به عامل نفت و گاز باز می‌گردد.

با سقوط شاه در ۱۳۵۷، دولت با قطع رابطه میان نفت، رشد اقتصادی و منافع امنیتی ایران، این سیاست را دگرگون ساخت و به جای آن رویکردی انقلابی مبتنی بر اولویت ایدئولوژی را مد نظر قرار داد. نخبگان جدید حتی تلاش کردند از نفت به عنوان ابزار ایدئولوژیک علیه منافع غرب استفاده نمایند. به رغم آنکه بهره‌گیری صرف از نفت در حکم ابزاری ایدئولوژیک و یا حافظ آن برای نسل‌های آتی، نشان‌دهنده اهمیت این عنصر در تلقی آن بود، در دوره جنگ آنها به خوبی بالا و پایین رفتن درآمدهای نفتی را در نتایج جنگ احساس کردند. پیروزی سال دوم جنگ و اوج آن؛ یعنی آزادی خرمشهر، مصادف با افزایش قیمت‌های نفتی بود. بعدها با کاهش شدید قیمت نفت در سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و افت درآمدهای نفتی ایران به زیر هفت میلیارد دلار، زمینه‌ها برای تصمیم‌گیری در یکی از نقاط حساس تاریخ سیاست خارجی جمهوری اسلامی؛ یعنی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ مهیا شد. سیاست بازسازی پس از جنگ و به خصوص برنامه‌های توسعه کشور در این دوران، نیاز شدیدی به درآمدهای نفتی داشت. در این میان، حوادث ناپایدار نظامی و بی‌ثبات‌کننده امنیتی در منطقه نیز مزید بر علت شد و موضوع بازدارندگی را برای جمهوری اسلامی حیاتی ساخته است. رسیدن به این مقصود نیز از طریق درآمدهای نفتی امکان‌پذیر است. بدین ترتیب، گفته می‌شود که بار دیگر پیوند میان سه متغیر نفت، رشد اقتصادی و امنیت برقرار شده است؛ پیوندی که بر اساس آن، دو هدف رشد اقتصادی و توان بازدارندگی، تنها در صورت قابل پیش‌بینی بودن درآمدهای نفتی و حفظ ثبات برای آن امکان‌پذیر می‌باشد.^{۲۴}

پس از حمله آمریکا به عراق و سقوط صدام حسین، آمریکا درصدد است عراق را به عنوان الگویی برای تجارت آزاد در خاورمیانه و رهایی اقتصاد از نظارت دولتی مطرح کند. این سیاست نیازمند بستر مناسب برای سرمایه‌گذاران خارجی است و صنعت نفت عراق مناسب‌ترین زمینه در این خصوص به شمار می‌رود. تاکنون در عراق ۷۴ میدان نفتی شناسایی شده که تنها ۱۵ میدان

آن به بهره‌وری رسیده و ۵۹ میدان هنوز مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است. تحریم‌های سازمان ملل علیه عراق، عامل کلیدی برای رکود صنعت نفت این کشور بوده است. ذخایر تثبیت شده نفت عراق معادل ۱۱۲ میلیارد بشکه و ذخایر احتمالی آن حدود ۲۲۰ میلیارد بشکه برآورد شده که در صورت اکتشاف با ذخایر عربستان سعودی رقابت خواهد کرد.^{۲۵}

تأثیر نفت بر سیاست خارجی عربستان سعودی در عراق

عربستان سعودی با بیش از ۲۶۰ میلیارد بشکه ذخیره نفتی، مقامی ممتاز و بی‌نظیر در شکل دادن به قیمت نفت و در نتیجه نقشی غیرقابل انکار در شکل دادن به سیاست‌های حاکم نفتی بر جهان دارد و با بیش از هشت میلیون بشکه تولید روزانه، این عربستان سعودی است که نبض اوپک و در نتیجه میزان رشد در کشورهای غربی را تعیین می‌کند. این کشور با برخورداری از ظرفیت افزایش تولید به میزان سه میلیون بشکه نفت، بیشتر در روز از این قدرت برخوردار است که با هرگونه حرکت رادیکال کشورهای عضو اوپک و غیراوپک در جهت کاهش تولید نفت، قطع جریان نفت و یا افزایش شدید قیمت نفت با هدف لطمه زدن به اقتصاد غرب به‌طور عام و اقتصاد آمریکا به‌طور خاص مقابله کند.^{۲۶}

با حمله عراق به ایران در شهریور ۱۳۵۹، عربستان سعودی با عرضه نفت ارزان قیمت و تأمین بازار عملاً رو در روی ایران ایستاد و پس از پایان جنگ ایران و عراق، مساله بدهی‌های عراق به عربستان به معضل جدیدی در روابط دو کشور تبدیل شد. بغداد در آن سال‌ها از ریاض و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس انتظار داشت تا با بالا نگه داشتن قیمت نفت، هم به بازسازی و هم به پرداخت بدهی‌های خارجی عراق کمک کند. عربستان سعودی که به‌علت منافع بلندمدت خود، به حفظ ثبات قیمت نفت و کنترل آن در حد متوسط متعهد بود، عملاً راهی خلاف میل صدام حسین برگزید و به تنش موجود در این زمینه دامن زد. در نهایت همین مساله کاهش تولید نفت عراق و بازپرداخت بدهی‌های این کشور به کویت و عربستان، باعث در ۱۱ مرداد ۱۳۶۹، عراق به کویت حمله کند و آن را به اشغال خود درآورد. عربستان سعودی به‌شدت به این مساله واکنش نشان داد و تمامی امکانات کشور خود را در اختیار آمریکا و

متحدانش قرار داد تا خطر تهدید عراق را رفع کنند. همچنین نقش کلیدی عربستان در افزایش شدید عرضه نفت در آن هنگام، باعث شد تا سریع‌ترین افزایش قیمت، منحصر به بازار نفت با تحویل فوری شود، در حالی که قیمت نفت قابل تحویل در ماه‌های بعد افزایش نسبتاً کمتری نشان داد و در قیمت نفت قابل تحویل در چند سال بعد اندک افزایشی ملاحظه شد. این رفتار نفتی عربستان به این معنا بود که با اطمینان یافتن بازار نسبت به مهار نظامی عراق، قیمت‌های نفت که تا بیش از ۳۰ دلار در هر بشکه بالا رفته بود، در زمانی کوتاه به قیمت‌های پیش از بحران و با ورود مجدد کویت به بازار به سطوح قیمتی پایین‌تر نسبت به زمان شروع بحران خلیج فارس خواهد رسید که عملاً نیز چنین شد.^{۲۷}

پس از سقوط صدام حسین مجدداً سیاست نفتی دو کشور، به منبع اختلاف بین ریاض و بغداد تبدیل شده است. با این همه، به دلیل قیمت بالای نفت در سال‌های اخیر این اختلافات به‌طور موقت چندان آشکار نخواهد شد. در زمینه تأثیر نفت بر سیاست خارجی دو کشور عربستان و عراق پس از سقوط صدام دو دیدگاه وجود دارد: یک دیدگاه بیان می‌کند که بالا نگه داشتن قیمت نفت، در راستای اهداف درازمدت ریاض قرار نداشته و آنها را به سمت اتخاذ سیاست‌های متضاد سوق خواهد داد. ریاض به شکل سنتی، همواره تلاش کرده تا با استفاده از قدرت تولیدی خود، بازار نفت را در راستای تعدیل قیمت‌ها نگه دارد و این کار را به نفع همگان، یعنی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان می‌داند؛ حال آنکه از دیدگاه بغداد این کار به نفع اقتصاد در حال بازسازی این کشور که به منابع عظیمی از پول نیاز دارد، نبوده و به توسعه این کشور آسیب می‌رساند. با این حال، بازگشت عراق می‌تواند منجر به افزایش تولید و قیمت‌های پایین‌تر نفت، و در نتیجه به کاهش درآمد نفتی عربستان سعودی بینجامد. علاوه بر این، در دو دهه گذشته، به علت تحریم‌های سازمان ملل بسیاری از ذخایر نفت عراق دست نخورده باقی مانده است، به همین دلیل ممکن است عراق به دستگاه پخش عمده در بازار جهانی نفت تبدیل شود و این مساله منجر به کاهش اتکای ایالات متحده به عربستان سعودی برای تنظیم بازار نفت شود و این امر ممکن است روابط نزدیک بین دو کشور آمریکا و عربستان را تهدید کند.

مناسبات جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی با ایالات متحده و تأثیر آن بر سیاست خارجی آنها در عراق

نظریه پردازانی از قبیل هالستی، جهت گیری سیاست خارجی کشورها را بر اساس مواضع آنان نسبت به کشورهای منطقه ای و همچنین قدرت های بزرگ مورد ارزیابی قرار می دهند. در این ارتباط، کنش های سیاست خارجی کشورها با موضوعاتی از قبیل ایستارها، ارزش ها، باورها و اعتقادات سیاسی پیوند می یابد و در کل ایستارها برای سنجش هدف، واقعیت یا شرایط خاص انجام می شوند. ایستارها ممکن است کم و بیش دوستانه، مطلوب، خطرناک، قابل اعتماد یا خصمانه باشند. در هر گونه روابط بین الملل، سیاست گذاران در چارچوبی از مفروضات برای سنجش دوستی، دشمنی، اعتماد، عدم اعتماد، ترس و یا اطمینان نسبت به حکومت ها و مردمان دیگر عمل می کنند. راهبرد بزرگ آمریکا از جنگ جهانی دوم تاکنون هیچ تغییری نکرده است؛ حتی با پایان یافتن جنگ سرد و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، و عناصر اصلی آن همچنان عبارت است از ایجاد یک نظم جهانی به رهبری آمریکا، که مبتنی بر چندین مؤلفه است:

۱. مساله اهمیت انرژی برای غرب و در نتیجه توجه خاص به مناطق حاوی انرژی یعنی خاورمیانه و به خصوص کشورهای حاشیه خلیج فارس؛
۲. قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی برای حفظ امنیت؛
۳. کنترل آمریکا بر نظام بین الملل، از طریق جلوگیری از ظهور قدرت های بزرگ رقیب در اروپا و شرق آسیا و در نهایت حفظ وابستگی متقابل اقتصادی به عنوان یک منفعت امنیتی- حیاتی برای آمریکا.^{۲۸}

مناسبات ایران و آمریکا و تأثیر آن بر سیاست خارجی ایران در عراق

دو رویداد مهم در اواخر دهه ۱۹۷۰ منافع آمریکا را در خاورمیانه و به خصوص خلیج فارس مورد تهدید جدی قرار داد: پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و حمله شوروی به افغانستان.^{۲۹} در واقع، با انقلاب ایران و به خصوص پس از قضیه اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام (ره)، آمریکا به شدت رو در روی انقلاب ایران ایستاد و از هر گونه تلاشی جهت مقابله با

انقلاب فروگذار نکرد. پس از اجرای ناموفق کودتای نوژه و همچنین واقعه، اتحاد نانوشته‌ای میان آمریکا و عراق به‌وجود آمد و صدام با چراغ سبز آمریکا به ایران حمله کرد. لذا می‌توان جنگ ایران و عراق را نتیجه مستقیم مناسبات تیره ایران و آمریکا ارزیابی کرد.

ایران در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به صورت عامل اصلی تعیین‌کننده سیاست خارجی آمریکا در خلیج فارس درآمد. قبل از آن جنگ ایران و عراق تهدید مهمی برای منافع آمریکا در بر نداشت. برعکس، دشمنان را تضعیف و برای بسط انتخاب‌های یک‌جانبه آمریکا وقت کافی فراهم کرد. بنابه اعتراف یک مقام آمریکایی (ویلیام جی اولسون) در سال ۱۹۸۲، وقتی که به‌نظر می‌رسید عراق در پرتگاه سقوط قرار دارد آمریکا لازم دید که گام‌هایی را در جهت سر پا نگه داشتن عراق بردارد.^{۳۰} در واقع ترس ایالات متحده از انقلاب ایران باعث دگرگونی در سیاست این کشور نسبت به جنگ ایران و عراق شد و این کشور از ابزار جنگ و بحران امنیتی منطقه به‌عنوان وسیله‌ای برای گسترش دامنه نفوذ و تحکیم همکاری‌های خود با چند دولت عرب خلیج فارس استفاده کرد. واشنگتن تحریم‌ها بر ضد ایران را تشدید کرد، در حالی که پشتیبانی از بغداد را به‌کندی افزایش می‌داد. «ایالات متحده در طول جنگ تنها در مساله ایران کنترا در سال ۱۹۸۷-۱۹۸۶ از ایران حمایت کرد. یعنی زمانی که ایالات متحده به‌طور مخفیانه وسایل جنگی مورد نیاز ایران را به منظور مبادله برای آزادی شهروندان آمریکایی به گروگان گرفته شده در لبنان در اختیار ایران قرار داد. با وجود بعضی اختلافات عمیق با بغداد و حمله موشکی تصادفی عراق به ناو دریایی ایالات متحده در می ۱۹۸۷، واشنگتن موضع طرفدارانه از عراق را تا پایان جنگ در سال ۱۹۸۸ حفظ کرد.»^{۳۱}

این سیاست خارجی آمریکا - که به سیاست توازن مثبت تعبیر می‌شود - نتایج متفاوتی در دو کشور بر جای گذارد. از یک سو سیاستمداران و مقامات بلندپایه جمهوری اسلامی با ارزیابی نسبتاً دقیق از وضعیت داخلی و شرایط منطقه‌ای با اتخاذ سیاست تشنج زدایی، هدف خود را برطرف ساختن موانع رشد و توسعه ایران در دهه اول انقلاب اعلام کردند (درون‌گرایی)، و از سوی دیگر، رژیم بعث عراق برای جبران کسری‌ها و بدهی‌های اقتصادی و همچنین ناکامی در حمله به جمهوری اسلامی ایران، در آگوست ۱۹۹۰ به کویت حمله و این کشور را اشغال نمود (توسعه‌گرایی ارضی).^{۳۲}

کاخ سفید در سال ۱۹۹۳؛ یعنی یک سال بعد از پیروزی بیل کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری، پس از آگاهی یافتن از شکست سیاست توازن مثبت، رسماً اعلام نمود که سیاست آمریکا در خلیج فارس از این پس براساس راهبرد «مهار دوجانبه» پی‌گیری خواهد شد. بدین ترتیب با کنترل و مهار دو کشور ایران و عراق، می‌توانست از قدرت این دو کشور در منطقه کاسته و تهدیدات آنها را نسبت به منافع خود بی‌اثر کند. به عبارت دیگر، ایالات متحده راهبرد توازن ضعف را جایگزین توازن قدرت نمود تا همزمان دو کشور ایران و عراق را در منطقه منزوی نماید. اتخاذ این راهبرد بیش از هر چیز در مورد عراق به‌خاطر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در زرادخانه رژیم صدام حسین بود که در سیاست خارجی از منطق مشخصی پیروی نمی‌کرد و رفتار قابل پیش‌بینی نداشت.^{۳۳}

حمله نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده به عراق و تصرف این کشور، برعکس جنگ دوم خلیج فارس، در ظاهر به بهانه «جنگ با تروریسم» و برچیدن جنگ‌افزارهای کشتار جمعی که هرگز در این کشور یافت نشد رخ داد، ولی در واقع این جنگ که دومین مرحله از رشته جنگ‌های پیشگیری‌اند و در راستای راهبرد پیش‌گیرانه مورد نظر نومحافظه‌کاران کاخ سفید به‌شمار می‌رفت، یکسره در جهت راهبرد بلندمدت و اشنگتن قرار داشت، که طرح جامع آن در سند امنیت ملی آمریکا نمایان است. محور این آموزه و راهبرد آمریکا بر گفتمان گسترش آزادی، لیبرالیسم و دموکراسی (هدایت شده) به سبک غربی قرار داشته و بر محور قدرت نظامی و هژمونی جهانی ایالات متحده شکل گرفته است. به هر صورت، تصرف عراق را می‌توان بخشی از راهبرد ایالات متحده برای حفظ و گسترش هژمونی خود در جهان کنونی دانست که بی‌گمان طرح خاورمیانه بزرگ بخش جدا نشدنی آن است. به عبارت دیگر، اهداف راهبردی دولت آمریکا در سطح جهانی و منطقه‌ای با آینده طرح خاورمیانه بزرگ و نیز با موفقیت این کشور در عراق گره خورده است. هم‌اکنون نیز در حالی که ایالات متحده با ناآرامی‌های پرتنش در عراق روبه‌رو است، جمهوری اسلامی ایران در همسایگی شرقی این کشور بر آن است که آثار بلندمدت نفوذ خود را در عراق افزایش دهد. از سوی دیگر، ایالات متحده برای مهار شورش‌ها و بحران‌های جاری و برقراری ثبات و امنیت نسبی در این کشور، نیاز مبرم به توافق با کشورهای همسایه عراق

ازجمله مهم‌ترین آنها یعنی ایران دارد. به‌ویژه که دولت‌مردان آمریکایی متوجه شده‌اند، ثبات و آرامش در عراق، بدون همکاری ایران امکان‌پذیر نیست. هیچ‌یک از کشورهای همسایه و نیز هیچ قدرت فرامنطقه‌ای از ناامنی در عراق سود نخواهد برد؛ واقعیتی که در مورد دو کشور ایران و آمریکا روشن‌تر به نظر می‌رسد.

مناسبات عربستان سعودی و آمریکا و تأثیر آن بر سیاست خارجی عربستان سعودی در عراق

آمریکا پس از جنگ جهانی دوم برای مدت شش دهه از عربستان سعودی به‌عنوان ستون راهبردی خود در خاورمیانه و خلیج فارس حمایت کرد. این کشور با داشتن یک چهارم ذخایر ثابت شده نفت در دنیا یعنی ۲۶۳/۵ میلیارد بشکه، و حدود یک تریلیون بشکه نفت قابل استحصال، از اهمیت بسیار عمده‌ای برخوردار است، به حدی که بسیاری از کارشناسان بر این باورند که مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده روابط آمریکا و عربستان سعودی در گذشته و حال مساله نفت است. افزون بر نفت، عربستان برای موفقیت سیاست مهار کمونیسم در منطقه خاورمیانه در دوران جنگ سرد، از اهمیت حیاتی برای آمریکا برخوردار بود. این کشور به‌عنوان ستون اصلی اتحاد عرب در خاورمیانه در مقابل کشورهای عضو بلوک شرق در منطقه چون عراق و سوریه، دارای نقش اساسی در مهار جهانی کمونیسم توسط آمریکا به‌شمار می‌رفت. عربستان سعودی نیز برای حفظ امنیت خویش ضروری می‌دید که در دوران جنگ سرد، در اردوگاه غرب به‌رهبری آمریکا جای بگیرد.^{۳۴}

البته موارد اهمیت عربستان سعودی برای آمریکا تنها به نفت محدود نمی‌گردد، بلکه این کشور به‌خصوص پس از انقلاب اسلامی ایران و جنگ ایران و عراق به کشوری مبدل شد که محور سیاست‌های ایالات متحده را در خلیج فارس تشکیل می‌داد و آمریکا سیاست‌های منطقه‌ای خود را از طریق عربستان سعودی به دیگر کشورهای اسلامی این حوزه تحمیل می‌نمود؛ چرا که عربستان سعودی با داعیه رهبری جهان اسلام و پول‌های کلانی که در این راستا خرج می‌کند، بهترین نامزد برای اعمال خط‌مشی‌های مورد نظر ایالات متحده است و از

سوی دیگر، عربستان با اتکا به همان داعیه رهبری مسلمانان جهان در قطب مخالف کمونیسم (در زمان حیات شوروی) و بنیادگرایی اسلامی ایستاده است؛ یعنی درست همان چیزی که برای ایالات متحده (در گذشته و حال) از اهمیت حیاتی برخوردار است.^{۳۵} به همین دلیل بود که عربستان سعودی به‌رغم کمک‌های مالی به عراق طی جنگ با ایران، با سیاست‌های دولت بعثی عراق مخالفت و در رابطه با این کشور جنبه احتیاط را رعایت می‌کرد. تهاجم عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰، تنها دو سال پس از آتش‌بس میان ایران و عراق، باعث شد که عربستان سعودی این اقدام عراق را تهدید مستقیم و موازی برای امنیت خود محسوب کند و در همین راستا بود که از ایالات متحده برای گسیل نیروهای نظامی و مقابله با تهدید جدی تقاضای کمک کرد.

نگرانی عربستان در ارتباط با اهداف و نیت بغداد، باعث شد که به‌طور مستقیم و علیه آن کشور در ژانویه و فوریه ۱۹۹۱ وارد جنگ شود. اگرچه ایالات متحده قدرت اصلی نظامی در ائتلاف جنگ بود، ولی پایگاه‌های هوایی عربستان سعودی برای حمله به اهداف عراقی منطقه اصلی عملیات محسوب می‌شد. علاوه بر آن، نیروهای نظامی عربستان در همه مراحل عملیاتی از جمله بمباران هوایی و حمله نظامی مشارکت داشتند.^{۳۶}

از اوایل دهه ۱۹۹۰ خطوط اصلی سیاست‌های راهبردی آمریکا در منطقه خاورمیانه و نیز خلیج فارس آشکار شد. این خطوط که بر اهداف پیشین آمریکا در دوران جنگ سرد مبتنی بودند، در آن دوره به تهدیدات مشهود منطقه‌ای معطوف شدند و از نظر آنها ایران و عراق مهم‌ترین تهدیدات منطقه‌ای به حساب می‌آمدند. آمریکا در قبال این تهدیدات پذیرفته بود ناگزیر از تداوم حضور نظامی در منطقه خلیج فارس هستند. حمله عراق به کویت موجب شده بود واشنگتن به نادرستی تصورات پیشین خود پی ببرد؛ تصویری که برتری نظامی اسرائیل در خاورمیانه را بازدارنده می‌دانست و از حضور مستقیم نظامی آمریکا جلوگیری می‌کرد. رژیم‌های پادشاهی خلیج فارس همچون عربستان سعودی نیز دریافتند که در مواجهه با قدرت‌های غالب منطقه‌ای که مایل به استفاده از زور در تنظیم مجدد ساختار منطقه بودند، ناتوان و ضعیف هستند. بنابراین تداوم حضور آمریکا در منطقه برای آنان به عامل تامین امنیت تبدیل شد.^{۳۷}

البته باید توجه داشت که مهار دوجانبه به معنای مهار مضاعف نیست. آمریکا در قبال عراق و

ایران یک سیاست واحد را دنبال نمی‌کند؛ زیرا هریک از این دو حکومت منافع او را به شکل خاصی در معرض خطر قرار می‌دهند. لذا برای برخورد با موارد خاص، سیاست‌های ویژه‌ای طراحی شده است. «در عراق حکومتی بر سر کار است که هم مرتبط با جنایات جنگی و هم جنایات ضد بشری شده است؛ حکومتی که تهاجمش علیه کویت و استفاده از سلاح‌های شیمیایی برای سرکوب مردمش، آن را به یک نظام جنایتکار در عرصه بین‌الملل مبدل ساخته است.»^{۳۸} با وجود این، آمریکا با حکومت اسلامی ایران کاملاً مخالف نبوده و خواستار سرنگونی آن نیست.^{۳۹} به همین دلیل، مهار ایران با مهار عراق تفاوت دارد، اما مهار دوجانبه به صورت سیاستی مؤثر و قابل اجرا ظاهر نشد. عربستان سعودی با سیاست مهار دوجانبه موافق نبود. از نظر سران این کشور، عراق تضعیف شده دیگر مثل گذشته تهدیدی برای امنیت ملی عربستان محسوب نمی‌شد و از طرف دیگر، عمل‌گرایی و واقع‌گرایی جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی آقایان هاشمی و خاتمی، باعث گسترش روابط ایران و عربستان و مانع صدور انقلاب و تحریک شیعیان عربستان بود. همچنین حضور نظامی آمریکا در منطقه پس از جنگ دوم خلیج فارس، وضعیت داخلی عربستان را بسیار ناگوار ساخته بود. این امر همواره با جانبداری آشکار آمریکا از اسرائیل در فرآیند مذاکرات صلح، نارضایتی‌های داخلی را بیشتر کرده و به رشد بنیادگرایی و افراط‌گرایی دامن زده بود. مقامات عربستان سعودی یکی از ریشه‌های اصلی رشد نارضایتی و افراط‌گرایی را تغییر راهبرد آمریکا پس از جنگ دوم خلیج فارس می‌دانستند. این مساله به چالش جدی میان دو طرف منجر شد، به‌طوری که پس از ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی بر روابط و تعامل عربستان با آمریکا به‌وجود آمد. حادثه ۱۱ سپتامبر و سیاست خارجی جدید نومحافظه‌کاران آمریکایی در قبال خاورمیانه بزرگ سبب آغاز دوره جدیدی در روابط و تعاملات بین آمریکا و عربستان سعودی شد. آمریکا در مقطع جدید، مبارزه با تروریسم، انجام اصلاحات در جهان عرب و دموکراسی‌سازی در این کشورها را در صدر برنامه‌ها و سیاست‌های خود اعلام کرد و در صدد اعمال فشار بر کشورهای عربی، به‌ویژه عربستان سعودی برآمد. حمله آمریکا به عراق نیز در ادامه این سیاست‌ها قرار داشت و از نظر سعودی‌ها، آغاز اقداماتی برای ایجاد تغییر در خاورمیانه و بی‌ثباتی محسوب می‌شد.^{۴۰}

احساس تهدید و فشار سعودی‌ها از طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا و الزامات دموکراسی‌سازی آن باعث شد که در ابتدای اشغال عراق، آمریکایی‌ها و نه شیعیان را خطر اصلی تلقی کنند و در نتیجه، سیاست صبر و انتظار را در خصوص تحولات عراق در پیش گیرند. در این مرحله، سعودی‌ها با انتقاد از آمریکا خواستند با تغییر تاکتیک خود در عراق از سنی‌های این کشور حمایت کنند. با پیشرفت روند دولت - ملت‌سازی در عراق و تثبیت جایگاه شیعیان و کردها در ساختار نظام سیاسی، نگرانی سعودی‌ها از شرایط جدید عراق و منطقه افزایش یافت. به اعتقاد آنها، سیاست‌های اشتباه آمریکا، عراق را به دست ایران داده است. علاوه بر این مسایل، سعودی‌ها معتقدند عراق آینده به‌عنوان متحد راهبردی آمریکا، بر جایگاه عربستان در چارچوب سیاست خارجی آمریکا تأثیر می‌گذارد. ظهور دولتی شیعی با گرایش‌های همکاری‌جویانه با آمریکا در عراق ممکن است به‌تدریج عراق را به‌عنوان متحد راهبردی جدید و جایگزین عربستان برای واشنگتن مطرح سازد. منابع عظیم نفتی و موقعیت ژئوپلیتیک عراق، از ویژگی‌هایی است که اهمیت این کشور را در سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا برجسته‌تر می‌سازد. در حالی که ساختار اقتدارگرا و غیردموکراتیک حکومت سعودی و ارتباط آن با تروریسم از نظر برخی مقامات و تحلیلگران آمریکایی، باعث انتقادهای عمده‌ای از روابط آمریکا و عربستان سعودی شده است. رویکردهای متفاوت آمریکا و عربستان سعودی و سیاست خارجی متفاوت دو کشور، به‌رغم برخی اهداف مشترک عمده در این حوزه، ناشی از بافت متکثر پیچیده اجتماعی عراق از یک سو و دغدغه‌ها و اولویت‌های متفاوت این دو کشور در خصوص عراق بوده است. این مساله باعث شده است تا عراق به حوزه اختلافات اصلی آمریکا و سعودی‌ها و مانعی برای پیوند مستحکم‌تر روابط دوجانبه تبدیل شود و بخش اصلی انتقادات رهبران آمریکا از عربستان سعودی به این عرصه معطوف شود.^{۴۱}

ایدئولوژی سیاسی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی و تأثیر آن بر سیاست خارجی آنها در عراق:

۱. تأثیر ایدئولوژی سیاسی شیعی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در عراق

دستاورد بلافصل پیروزی انقلاب اسلامی، تغییر موازنه منطقه‌ای از خلال ورود ایدئولوژی اصول‌گرایی اسلامی به درون حکومت قدرتمندترین کشور منطقه بود که تمامی دولت‌های همسایه و حاضر در این عرصه را به هراس افکند. به واقع، این انتظار از سوی بسیاری از انقلابیون ایران و برخی تحلیلگران مسایل منطقه وجود داشت که مردم کشورهای عرب خلیج فارس به واسطه دلبستگی به اسلام و نارضایتی از وابستگی حکومت‌هایشان به غرب، از انقلاب اسلامی الگوبرداری نموده و علیه حکام خود شورش کنند تا شاهد حضور و برآمدن جمهوری اسلامی متعددی در منطقه باشیم. این امر به‌ویژه در کشورهایی که دارای اقلیت یا اکثریت شیعه مذهب بودند، مانند عراق، بحرین، کویت، عربستان سعودی و امارات عربی متحده محتمل‌تر می‌نمود؛ کما اینکه در نخستین سال پس از پیروزی انقلاب، شورش‌ها و طغیان‌های پراکنده‌ای در میان شیعیان بحرین، کویت و عربستان سعودی رخ داد که به شدت سرکوب شد.^{۴۲}

پس از آن بود که رژیم بعثی عراق به دلیل برخورداری از اکثریت ۶۰ درصدی از شیعیان و همچنین داشتن طولانی‌ترین مرز خاکی با ایران احساس خطر بیشتری کرد و بر آن شد تا این تهدید ایدئولوژیک را به فرصتی تاریخی برای تسلط بر منطقه تبدیل کند. دولت عراق به موازات تشدید خصومت‌ها با جمهوری اسلامی، برای جلوگیری از قیام احتمالی شیعیان اقدام به اخراج دسته‌جمعی شیعیان ایرانی‌الاصل مقیم آن کشور کرد. حتی دولت عراق به این میزان بسنده نکرد و معترض شیعیان عرب نیز شد، چنان‌که آیت‌الله محمد باقر صدر و خواهرش بنت‌الهدی را در فروردین ۱۳۵۹ دستگیر و اعدام کرد.

در دوران جنگ، مهم‌ترین هدف ایران مقاومت در برابر فشارهای بین‌المللی و تهاجم نظامی عراق بود. به این ترتیب، به هرگونه ابزار نظامی و راهبردی برای مقابله در برابر عراق و غرب به‌خصوص آمریکا، در چارچوب ضرورت‌های ایدئولوژیک، توجه می‌شد. به‌طور کلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در اوایل انقلاب و در دوران جنگ اهداف دوگانه ملی و فراملی را

پیگیری می‌کرد. تعهدات اسلامی و رسالت انقلابی، تعقیب تامین اهداف فراملی و انقلابی را ایجاب می‌کرد، در حالی که الزامات جنگ، اهداف ملی را اهمیت و اولویت می‌بخشید. اما ضرورت‌های جنگ نه تنها اهداف فراملی را به حاشیه نراند، بلکه بر اهمیت آنها افزود، به گونه‌ای که پیگیری اهداف ملی نیز به عنوان لازمه و پیش‌نیاز اهداف فراملی و اسلامی ضرورت می‌یافت. در این دوره حتی تعقیب اهداف ملی نیز تحت الشعاع اهداف فراملی قرار گرفت. به طوری که هم رهبران ایران هدف اصلی جنگ را نابودی انقلاب و جمهوری اسلامی می‌دانستند و هم حاکمان عراق انگیزه اصلی خود را از جنگ سرنگونی جمهوری اسلامی اعلام کردند؛^{۴۳} زیرا از یک طرف، جمهوری اسلامی ایران مرکز و محور جهان اسلام به شمار می‌رود. بنابراین، بقا و حیات آن لازمه امنیت و بقای اسلام است. از طرف دیگر، انقلاب اسلامی ماهیتی فراملی دارد و یک انقلاب محدود و ملی‌گرایانه نیست، بلکه به ملت‌ها و انسانیت تعلق دارد و چون جنگ عراق علیه ایران جنگ کفر علیه اسلام است، پس حفظ جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی نیز به مثابه صیانت از اسلام خواهد بود. بر این اساس امام خمینی (ره) بیان می‌دارد: «انگیزه صدام حسین و دوستانش، سرکوبی اسلام به نفع ابرقدرت‌ها و انگیزه ملت و قوای مسلح اسلامی ایران، دفاع از اسلام و قرآن کریم به نفع ملت‌های اسلامی و مستضعفان است.»^{۴۴}

با پایان جنگ و به ویژه بعد از حمله عراق به کویت، روابط خارجی ایران و عراق بار دیگر برقرار شد، ولی این گرمی روابط دیری نپایید؛ چرا که با شکست ارتش عراق در کویت و آزادسازی این کشور و سپس قیام شیعیان عراق، دوباره روابط دو کشور به سردی گرایید؛ چرا که عراق ایران را مسئول تحریک شیعیان خود می‌دانست. اعتراضات پنهانی شیعیان عراق ابتدا از جنوب عراق آغاز و سپس به سرتاسر عراق کشیده شد. این قیام در پانزدهم شعبان ۱۴۱۱ به طور رسمی آغاز شد و به قیام شعبانیه شهرت یافت. در ادامه این قیام سید محمدباقر حکیم از کردهای شمال عراق خواست تا با موضع‌گیری علیه صدام جبهه دیگری از قیام به راه بیندازند.^{۴۵} هرچند این قیام توسط دولت صدام حسین سرکوب شد، ولی ایران از آن حمایت کرد که باعث سردی روابط دو طرف شد. این سردی در روابط تا زمان حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ کمابیش ادامه داشت.

با تغییر رژیم در عراق، اقلیت سنی که از زمان کسب استقلال در سال ۱۹۳۲ بر مسند حکومت تکیه زده بودند، از رهبری این کشور محروم شد و به جای آن اکثریت شیعه زمام امور را به دست گرفت. به همین دلیل، رقابت بین شیعه و سنی به تنها عامل تعیین کننده در استقرار صلح و ثبات در عراق پس از صدام تبدیل شده است. مشکلات فرقه‌ای این کشور از پیچیده‌ترین مشکلات است؛ چرا که بازتاب قدرت یافتن گروه‌های شیعی تا فراسوی مرزهای عراق به گستره لبنان تا پاکستان امتداد خواهد یافت. رقابت بین شیعه و سنی نه تنها یک پدیده جدید نیست، بلکه محدود به عراق نیز نمی‌باشد. در حقیقت این عامل، شکل دهنده ائتلاف‌ها و تأثیرگذار بر نحوه تعریف و تعقیب منافع از سوی بازیگران مختلف در منطقه خاورمیانه در سه دهه اخیر بوده است.^{۴۶} بدیهی است که در حال حاضر اهمیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی در منطقه، ریشه در حمایت از شیعیان عراق و گسترش نفوذ آنها خواهد داشت و متقابلاً تعارض شدید منافع با عربستان و اعراب را به دنبال خواهد آورد. به عبارت دیگر، ماهیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از سقوط صدام حسین، ادامه سیاست سنتی ایران در منطقه؛ یعنی حفظ قدرت و نفوذ و نیز جلوگیری از هرگونه تهدید و تعرض از جانب رقبای همیشگی‌اش می‌باشد. از سوی دیگر، مساله اتحاد شیعه و همکاری با جوامع اسلامی مطرح است که در این بخش می‌توان اهمیت وجه ایدئولوژیک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را به خوبی مشاهده کرد. بر پایه تجارب گذشته، ایران در نوار مرزی دارای اقلیت‌های قومی - مذهبی است و از نظر موقعیت ژئوپلیتیک، همواره خود را در محاصره اعراب سنی می‌بیند. در این میان، حساسیت عربستان سعودی که بر پایه تعصبات بنیادگرایانه سنی استوار است، بیش از دیگر کشورهاست. بدیهی است که در این میان به قدرت رسیدن شیعیان در عراق نقطه عطفی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی است؛ چرا که عراق مهد تشیع است و اماکن مذهبی در آن قرار دارد و اکثریت جمعیت عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند، در حالی که عراق از زمان تأسیس تا فروپاشی رژیم صدام حسین توسط اقلیت سنی اداره می‌شد.

۲. تأثیر ایدئولوژی سیاسی وهابیت بر سیاست خارجی عربستان سعودی در عراق

واژه وهابیت به جنبش احیای دینی باز می‌گردد که در اوایل قرن هجدهم توسط محمدبن عبدالوهاب در نجد (وسط عربستان) ریشه گرفت. او با تقبیح تحریف اسلام طی قرن‌ها و افول مجدد جوامع مسلمانان به وضعیت جاهلیتی که ویژگی شبه‌جزیره عربستان قبل از پیدایش اسلام بود، ندای بازگشت به توحید (عبادت انحصاری خدا) و سنت و رفتار اولیه اسلاف پرهیزگار و دیندار (السلف الصالح) را سرداد. ابن عبدالوهاب در جستجوی گسترش دعوت خود، متحدی به نام محمد بن مسعود، رئیس شهر کوچکی در درعا (در نزدیکی شهر ریاض) یافت. پیمان آنها در سال ۱۷۴۴ بنیان نهاده شد. این پیمان نه تنها اولین دولت سعودی، بلکه یک نهاد دینی داخلی که توسعه و گسترش عقاید ابن عبدالوهاب به آن واگذار شده بود را گسترده‌تر ساخت. نفوذ وهابیت بسیار فراتر از نقش رسمی نهاد دینی می‌رود؛ از زمان تأسیس دولت (سعودی)، وهابیت، فرهنگ، آموزش و پرورش و سیستم قضایی آن را شکل داده است. در نتیجه، کم و بیش، بر همه تمایلات و جهات اسلام‌گرایی سنی عربستان تأثیرگذار بوده است.

همچنین از مهم‌ترین عوامل مؤثر در سیاست خارجی عربستان سعودی وجود حرمین شرفین است؛ چرا که این دو مکان مقدس، عربستان سعودی را در موقعیت ویژه‌ای قرار داده است. حکومت سعودی می‌کوشد تا برای خود با توجه به قرار گرفتن حرمین شرفین در آن سرزمین وجهه‌ای سیاسی، مذهبی و معنوی خاص در میان کشورهای اسلامی کسب نماید. عنوان خادمین حرمین شرفین و داعیه رهبری جهان اسلام و تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی، موجب شده تا این آرزو و آرمان آل سعود تقویت شود و دلارهای نفتی نیز زمینه‌ساز تحکیم این موقعیت گردد.

علاوه بر این، با بهره گرفتن از افزایش قیمت نفت از دهه ۱۹۷۰، عربستان سعودی و رهبران مذهبی وهابیت با حمایت از سازمان‌های متعدد و فعالیت‌های اسلامی در سراسر جهان اسلام، اقدام به توسعه و صدور دیدگاه‌های خود درباره اسلام نموده‌اند. عربستان سعودی با حمایت مالی از مقاومت افغان‌ها در برابر اشغال اتحاد شوروی که زیربنای شکل‌گیری شبکه مبارزین سنی فعال در طالبان، القاعده و گروه‌های جهادی پاکستان شد، نفوذ خود را در جنوب آسیا گسترش داد. حوزه

علمیه دیوبندی سنیان در افغانستان و پاکستان که محل آموزش نیروهای القاعده، طالبان و سربازان گروه‌های مبارز در پاکستان و کشمیر بوده، به مهم‌ترین پایگاه اشاعه دیدگاه‌های ضد شیعه وهایی تبدیل شده است. نیروهای شبه‌نظامی ضد شیعی در پاکستان همچون سپاه صحابه و لشکر جنگوی، مورد حمایت دیوبندی بوده و با گروه طالبان و سازمان تروریستی همچون جیش محمد (سپاه محمد) و حرکت المجاهدین (نهضت طاهدین) که در کشمیر فعال بوده و مسئول اعمال تروریستی همچون قتل خبرنگار مجله *وال/ستریت*، دانیل پرل، بوده‌اند، ارتباط دارند.^{۴۷}

پس از حمله آمریکا به عراق، محور اصلی سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال تحولات عراق، ایدئولوژی سیاسی وهابیت بوده است. در این دوره زمانی است که در قیاس با گذشته سیاست خارجی عربستان سعودی صبغه ایدئولوژیک به خود می‌گیرد؛ چرا که حکومت عربستان سعودی از وضعیت جدید عراق بسیار ناخشنود است. این ناخشنودی به اقدامات و سیاست‌های آمریکا در منطقه مربوط می‌شود. این سیاست‌ها که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ توسط نومحافظه‌کاران دولت بوش دنبال می‌شود، در قالب حمله به افغانستان و عراق و طرح خاورمیانه بزرگ نمود یافته است. اما بخش عمده نارضایتی رهبران سعودی با تغییر ساختار قدرت درون عراق در ارتباط است که به کاهش سطح قدرت اعراب سنی و حاکمیت شیعیان و کردها انجامیده است. سعودی‌ها در ابتدا اظهار داشتند که دموکراسی در عراق آنها را نگران می‌کند. آنها همچنین تأکید کرده‌اند در صورت قدرت‌یابی شیعیان، چشم‌انداز خشونت‌های فرقه‌ای و اختلافات در عراق و نفوذ ایران حتمی خواهد بود. از سوی دیگر به‌رغم ادعای قبلی سران عربستان در تکذیب حمایت مالی گسترده از تروریست‌ها در عراق، تهدید رسمی ملک عبدالله، پادشاه عربستان، در مذاکرات خود با دیک چنی، نگرانی‌ها را آشکار کرد.

تمایل روحانیون بانفوذ، اشخاص ثروتمند سعودی و شهروندان جوان سعودی به حمایت لفظی، مالی یا شخصی از ستیزه‌جویان در عراق، هنوز به‌عنوان یک چالش باقی است. برآورد تعداد سعودی‌هایی که برای جنگ به عراق رفته‌اند، نادرست و تایید آن دشوار است. در نوامبر ۲۰۰۶، سخنگوی ارتش آمریکا اعلام کرد که تقریباً ۱۱۰۰ جنگجوی خارجی در طول یکسال گذشته در عراق کشته شده‌اند که ۱۲ درصد آنان ملیت سعودی داشته‌اند. در یک گزارش

مطبوعاتی در اول ژوئیه ۲۰۰۷ به نقل از مقامات نظامی و اطلاعاتی بدون نام آمریکا، این ادعا مطرح شده است که هر ماه ۳۰ تا ۴۰ نفر از عربستان برای جنگ به عراق می‌روند و اکثر بمب‌گذاران خارجی در عراق، سعودی بوده‌اند. صرف نظر از دقیق یا نادقیق بودن این آمار و ارزیابی‌ها، می‌توان گفت سعودی‌ها هسته مرکزی شورشیان خارجی در عراق بوده‌اند و از نظر مالی نیز بیشترین کمک را برای تقویت شورش عراق کرده‌اند.^{۴۸}

در سه دهه اخیر فرقه‌گرایی به طور مستقیم با توسعه ایدئولوژی تقابل‌گرا و فعال سیاسی در بین سنیان در ارتباط بوده است. هویت سنی بخشی از ایدئولوژی و سیاست گروه‌های جهادی مرتبط با القاعده، طالبان یا وهابی‌های مبارز و همچنین شاخه‌های مختلف «سازمان اخوان المسلمین» است. خشونت ضد شیعی تنها یک دستاویز راهبردی برای ایجاد بی‌ثباتی در عراق و تضعیف طرح‌های واشنگتن برای آینده عراق نیست، بلکه بخشی از ایدئولوژی جنگ‌طلبی سنی است. بمب‌گذاری‌های اخیر در عراق با وقایع بمب‌گذاری در مشهد، کراچی، کویت و مزار شریف در اوایل دهه ۱۹۹۰ شباهت بسیاری دارد. به همین دلیل، تهدیدات فرقه‌ای کنونی در عراق بیشتر نتیجه یک رقابت جدی و عمیق است تا نتیجه مستقیم تحولات اخیر در عراق.

مساله دیگر دیدگاه و عملکرد روحانیون وهابی عربستان سعودی است که نفوذ بسیار زیادی در حکومت دارند. تبلیغات وهابیون بر این نکته تأکید دارد که اتحاد صلیبون (غربی‌ها به‌ویژه آمریکا) و صفوی‌ها (شیعیان) به توطئه علیه مسلمانان سنی در عراق منجر شده است. در همین راستا در سال ۲۰۰۷، ۳۸ تن از روحانیون و مفتی‌های ارشد سعودی خواستار مسلح شدن سنی‌ها برای دفاع از اهل سنت عراق در مقابل «توطئه صفوی‌ها» یعنی شیعیان شدند. مؤلفه‌های ضد شیعی نوسلفی و نیز منابع مالی عربستان همواره تعداد بسیاری از شهروندان سعودی را برای مقابله با شیعیان روانه کرده است. به نظر می‌رسد این ملاحظه مقامات سعودی برای اهداف مهم‌تری است. اولویت مهم‌تر سعودی‌ها در این حوزه، تلاش برای عدم تثبیت ساختار سیاسی جدید عراق و برهم خوردن موازنه قدرت منطقه‌ای به نفع رقبای عربستان در منطقه است. بر این اساس، مقامات سعودی تلاش کرده‌اند از تنش‌های شیعی - سنی برای بسیج افکار عمومی و توده‌های درونی به منظور حمایت از سیاست خارجی خود استفاده کنند. این

سیاست که از ملاحظات راهبردی عربستان درباره موازنه قدرت منطقه‌ای ناشی می‌شود، سبب تساهل سعودی در خصوص ورود جنگجویان خود به عراق و حمایت از شورشیان سنی شده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی در بررسی عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی دو کشور جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در قبال تحولات عراق داشتیم. ابتدا، مروری کوتاه بر تاریخ روابط خارجی دو کشور ایران و عربستان در عراق را بیان کردیم و سعی داشتیم تا شمای کلی این روابط را نشان دهیم. سپس در سه قسمت فرضیه خود را مورد آزمون قرار دادیم؛ ابتدا تأثیر ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک را بر سیاست خارجی دو کشور در عراق مورد آزمون قرار دادیم. برای آزمون فرضیه خود، به این گزاره مراجعه کردیم: «کشورهای نزدیک به هم از نظر جغرافیایی اغلب مناطق ارتباط سیاسی دوجانبه را شکل می‌دهند و سیاست خارجی آنها به شدت از همسایگانیشان تأثیر می‌پذیرد» بر اساس این گزاره منطقی و از آنجایی که ژئوپلیتیک، مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری سیاست خارجی این کشور بوده است، سیاست خارجی ایران و عربستان نیز متقابلاً به شدت از این عامل تأثیر می‌پذیرد. علاوه بر این مساحت وسیع ایران و عربستان که یکی از عناصر جغرافیایی مؤثر بر سیاست خارجی این کشورها می‌باشد، معضلات و مشکلات مرزی فراوانی را برای این کشور به وجود آورده است که مثال بارز این مقوله اختلاف در مورد حاکمیت بر اروندرود میان ایران و عراق بود که کماکن نیز لاینحل باقی مانده است.

در مورد عامل ژئواکونومیک نیز باید بگوییم که مهم‌ترین منبع درآمد ارزی و اقتصادی دو کشور ایران و عربستان نفت و گاز است. اگر تنها یک مثال برای تأثیر نفت و درآمدهای نفتی بر سیاست خارجی ایران و عربستان سعودی در عراق نام ببریم؛ در مورد ایران، به ماجرای پذیرفته شدن قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل اشاره می‌کنیم، در مورد عربستان سعودی، حمله عراق به کویت عملاً نتیجه سیاست‌های نفتی این کشور بود. چراکه پس از پایان جنگ ایران و عراق، مساله بدهی‌های عراق به عربستان به معضل جدیدی در روابط دو کشور تبدیل شد. عراق از عربستان و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس انتظار داشت، تا با بالا نگه داشتن قیمت نفت

به بازسازی و بازپرداخت بدهی‌های خارجی عراق کمک کند. ولی عربستان که به علت منافع بلندمدت خود، به حفظ ثبات قیمت نفت و کنترل آن در حد متوسط متعهد بود، عملاً راهی خلاف میل صدام حسین برگزید و در نهایت باعث شد که صدام حسین برای جبران بدهی‌های خود به کویت حمله کند و آن را به اشغال خود درآورد.

در قسمت بعد به بررسی روابط خارجی ایالات متحده با ایران و عربستان و تأثیر این روابط بر سیاست خارجی این کشورها در عراق پرداختیم. در مورد روابط ایران و ایالات متحده، بیان کردیم که قبل از انقلاب اسلامی، ایران علاوه بر ستون نظامی رهنامه نیکسون، ژاندارم آمریکا در منطقه نیز بود. به همین دلیل پس از انقلاب اسلامی و به خصوص پس از قضیه اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام (ره) و گروگان‌گیری اعضای سفارتخانه، آمریکا به شدت رودرروی انقلاب ایران ایستاد و از هرگونه تلاش جهت مقابله با این انقلاب فروگذار نکرد. پس از اجرای ناموفق کودتای نوژه و همچنین واقعه طبس، اتحاد نانوشته‌ای میان آمریکا و عراق به وجود آمد و صدام با چراغ سبز آمریکا به ایران حمله کرد. لذا می‌توان جنگ ایران و عراق را نتیجه مستقیم مناسبات تیره ایران و آمریکا ارزیابی کرد. در مورد روابط خارجی آمریکا و عربستان سعودی نیز باید بگوییم که در حال حاضر سعودی‌ها معتقدند که عراق آینده به‌عنوان متحد راهبردی آمریکا، بر جایگاه عربستان در چارچوب سیاست خارجی آمریکا تأثیر می‌گذارد. منابع عظیم نفتی و موقعیت ژئوپلیتیکی عراق از ویژگی‌هایی است که اهمیت این کشور را در سیاست منطقه‌ای آمریکا برجسته‌تر می‌سازد. در حالی که ساختار اقتدارگرا و غیردموکراتیک حکومت سعودی و ارتباط آن با تروریسم از نظر برخی مقامات و تحلیلگران آمریکایی، باعث انتقادهای عمده‌ای از روابط آمریکا و عربستان سعودی شده است. برخی از نویسندگان و تحلیلگران مسایل خاورمیانه حتی دخالت‌های عربستان سعودی در عراق و حمایت این کشور از سنی‌های افراطی را در همین راستا ارزیابی می‌کنند. به عبارت دیگر حمایت آمریکا از تکثرگرایی در عراق و انتقاد از سیاست‌های داخلی عربستان باعث شده که این کشور به حمایت از افراطی‌های سنی در عراق روی آورد تا عراق نتواند جایگزین عربستان سعودی برای ایالات متحده در منطقه شود.

در مورد تأثیر ایدئولوژی سیاسی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی در عراق، بیان کردیم

که در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، ایران از جنبش‌های شیعی عراق حمایت می‌کرد، به همین دلیل بود که صدام حسین، شیعیان ایرانی الاصل را از عراق به صورت دسته جمعی اخراج کرد. در دوران جنگ نیز ایران، اهداف فراملی و ایدئولوژیک را به شدت و قویاً در سیاست خارجی خود به‌خصوص در قبال عراق در پیش گرفت. از دید رهبران جمهوری اسلامی جنگ عراق علیه ایران، جنگ علیه کفر علیه اسلام بود، به همین دلیل حفظ جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی به مثابه صیانت از اسلام خواهد بود. با تغییر رژیم در عراق، اقلیت سنی که از زمان کسب استقلال در سال ۱۹۳۲ بر مسند حکومت تکیه زده بودند، از رهبری این کشور محروم شد و به جای آن اکثریت شیعه زمام امور را به‌دست گرفت. فوری‌ترین نتیجه این تحولات، افزایش نقش ایران در تحولات عراق است. در مورد تأثیر ایدئولوژی سیاسی وهابیت بر سیاست خارجی عربستان نیز اشاره کردیم که با تغییر رژیم در عراق، نگرانی سعودی‌ها نسبت به سرنوشت کشور عراق بسیار مشهود است. دموکراتیک بودن و فدرالی بودن ساختار جدید عراق، نگرانی‌های عربستان را در پی داشته است. از نظر عربستان، تلاش کردها و شیعیان برای ایجاد ساختار فدرالی در عراق تضعیف بیشتر اعراب سنی را در پی دارد. از سوی دیگر، هویت عربی عراق در معرض تهدید قرار می‌گیرد. به همین دلیل، عربستان سعودی از سنی‌های عراق بشدت حمایت می‌کند.

در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که هر سه عامل در مقاطع مختلف زمانی در سیاست خارجی دو کشور مؤثر بوده‌اند. موقعیت ژئوپلیتیکی دو کشور عاملی بسیار مهم در جهت‌گیری سیاست خارجی دو کشور است به‌خصوص تنگناهای ژئوپلیتیکی عراق همواره در جهت‌گیری سیاست خارجی دو کشور مؤثر بوده است. نوع روابط ایالات متحده با دو کشور نیز در جهت‌گیری آنها نسبت به وقایع عراق مؤثر است؛ به این صورت که معمولاً عربستان سعودی در جهت موافق سیاست‌های آمریکا و جمهوری اسلامی ایران در جهت مخالف سیاست‌های آمریکا عمل می‌کند، هرچند این مساله یک حکم کلی نیست و وقایعی در تاریخ خلاف این مساله ثابت شده است. در مورد سیاست خارجی ایدئولوژیک دو کشور نیز می‌توان گفت، در دورهای به‌خصوص اوایل انقلاب اسلامی ایران بعد ایدئولوژیک سیاست خارجی ایران بیشتر نمود داشته است. در مورد عربستان سعودی دوره سیاست خارجی ایدئولوژیک، بعد از سقوط صدام حسین و به قدرت رسیدن شیعیان در عراق است.

پاورقی‌ها:

۱. جلال دهقانی فیروزآبادی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، تهران: سمت، ۱۳۸۸، صص ۳۹۳-۳۹۲.
۲. اصغر جعفری ولدانی، کانون‌های بحران در خلیج فارس، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۸، صص ۳۰-۱۴.
۳. همان.
۴. جلال دهقانی فیروزآبادی، پیشین، صص ۴۹۴-۴۹۱.
۵. جعفر پناهی، نقش عراق نوین در ترتیبات امنیتی منطقه خلیج فارس در عراق پس از سقوط بغداد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴، ص ۹۰.
۶. علی‌اکبر اسدی، «رویکرد عربستان سعودی در قبال عراق نوین»، در مجموعه مقالات عراقی نوین و تحولات خاورمیانه، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۷، ص ۸.
۷. همان.
8. Goseph Mcmillan, *Saudi Arabia and Iraq, Reliyion and Enduring Rivalry*, United State Institute of Peace, January 2006.
۹. علی‌اکبر اسدی، پیشین، ص ۹.
۱۰. همان، ص ۱۰.
۱۱. شهروز ابراهیمی، «عربستان سعودی و سیستم جدید قدرت در خلیج فارس»، مطالعات راهبردی، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۸۳، ص ۵۶۱.
12. www. baztab. Ir
۱۳. جلال دهقانی فیروزآبادی، پیشین، صص ۹۵-۹۴.
۱۴. عزت‌الله عزتی، ژئوپلیتیک قرن ۲۱، تهران: سمت، ۱۳۸۱، ص ۸۵.
۱۵. محمدرضا حافظ‌نیا، «تحول روابط ایران و عربستان و تاثیر آن بر ژئوپلیتیک خلیج فارس»، مجله تحقیقات جغرافیایی، شماره ۷۷، ۱۳۸۴، صص ۷۳-۶۱.
۱۶. جلال دهقانی فیروزآبادی، پیشین، صص ۴۳-۴۲.
۱۷. حمیدرضا جلائی‌پور، کردستان، علل تداوم بحران آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲، صص ۷۰-۶۹.
۱۸. حمزه اسماعیل‌زاده، «بررسی وضعیت سیاسی و امنیتی عراق»، در مجموعه مقالات عراقی نوین و تحولات خاورمیانه، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۷، ص ۵۷.

۱۹. مهدی ذوالفقاری، «ژئوپلیتیک خلیج فارس؛ ایران و آمریکا (تهدیدها و فرصت‌های فراروی جمهوری اسلامی)»، فصلنامه علمی - تخصصی دانشکده معارف و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۵، بهار ۱۳۸۶، ص ۱۲۷.
۲۰. ولی نصر، «پیامدهای منطقه‌ای ناشی از احیای شیعی در عراق»، در سامان سیاسی در عراق جدید، به کوشش امیرمحمد حاجی‌یوسفی و احمد سلطانی‌نژاد، وزارت امور خارجه، تهران: مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۶، ص ص ۲۲۹-۲۲۷.
۲۱. حسین اکبری، پیشین، ص ۱۷۱.
۲۲. فرزاد پورسعید، «عراق جدید و تهدید منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، تابستان ۱۳۸۲، سال ششم، شماره ۲۰، ص ص ۴۴۲-۴۴۱.
۲۳. شورای اقتصادی - سیاسی آمریکا، آن سوی حمله به عراق، ترجمه لطف‌الله میثمی، تهران: انتشارات صمدیه، ۱۳۸۶، ص ۷۷.
۲۴. جلال دهقانی‌فیروزآبادی، پیشین، ص ص ۴۱۴-۴۱۳.
۲۵. فرزاد پورسعید، پیشین، ص ۴۴۷.
۲۶. حسین دهشیار، «مثلث بقای دولت در عربستان سعودی: آمریکا، مذهب و نفت»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم و سیزدهم، شماره‌های ۱ و ۴، زمستان ۱۳۸۴ و بهار ۱۳۸۵، ص ص ۱۶-۱۵.
۲۷. بهروز پورسینا، «رفتار نفتی عربستان و بازخوردهای آن در ژئوپلیتیک منطقه و بازار جهانی نفت»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مرداد و شهریور ۱۳۷۷، شماره‌های ۱۳۱ و ۱۳۲، ص ۲۰۷.
۲۸. شهره شهسواری فرد، آمریکا و خاورمیانه بعد از سال ۲۰۰۰، شیراز: کوشامهر، ۱۳۸۶، ص ۹.
۲۹. باری روبین، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمد طلوعی، تهران: انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۶.
۳۰. محمدعلی امامی، عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵، ص ص ۶۳-۶۲.
۳۱. انوشیروان احتشامی، روابط ایران و عراق پس از صدام، در چشم‌اندازهای منطقه‌ای و بین‌المللی عراق پس از صدام به کوشش احمد سلطانی‌نژاد و امیر محمد حاجی‌یوسفی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶، ص ص ۱۴۳-۴۲.
۳۲. فرزاد پورسعید، پیشین، ص ص ۴۳۶-۴۳۵.
۳۳. مصطفی زهرانی، «از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی: مهارت تا حمله پیش‌گیرانه»، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۸.

۳۴. امیرمحمد حاجی یوسفی، «آمریکا و عربستان پس از اشغال عراق: سیاست پیشگیری دموکراتیک»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۳۷، صص ۲۷-۴۶.
۳۵. بهرام اخوان کاظمی، بهرام، مروری بر روابط ایران و عربستان در دو دهه اخیر، تهران: مرکز چاپ و انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳، صص ۶۸-۶۹.
۳۶. شهروز ابراهیمی، پیشین، ص ۵۵۸.
۳۷. همان، صص ۵۶۱-۵۶۲.
۳۸. عزت‌الله عزتی، تحلیلی بر ژئوپلیتیک ایران و عراق، چاپ دوم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴، ص ۲۳۷.
۳۹. همان.
۴۰. علی اکبر اسدی، پیشین، ص ۱۹.
۴۱. همان، ص ۲۰.
۴۲. گراهام فولر، قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز، ۱۳۷۷، ص ۱۰۹.
۴۳. جلال دهقانی فیروزآبادی، پیشین، صص ۳۴۵-۳۴۷.
۴۴. مجموعه آثار امام خمینی (ره)، جلد ۱۵، ص ۲۳۹.
۴۵. مهدی بهمنی، «نقش سیاسی شیعیان در عراق پس از صدام»، ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بینش سبز، اسفند و فروردین ۸۶-۸۵، شماره‌های ۲۲-۲۱، ص ۱۹۴.
۴۶. ولی نصر، پیشین، صص ۲۲۹-۲۲۷.
۴۷. همان، صص ۲۳۶-۲۳۷.
48. Christopher M. Blan Chard, *Iraq: Regional Perspective an US. Policy*, Congressional Researchs Service, April 4, 2008, pp,17-18.